

در این جزوه مختصری از زندگانی و احوال  
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به مناسبت شهادت آن  
حضرت آورده شده است.

روایاتی که از مصادر عامه و خاصه نقل شده قریب  
به مضمون بوده، و به ملاحظه اختصار در مواردی  
قسمتی از روایت ذکر شده است. همچنین در آدرس  
روایات به ذکر یکی دو مصدر اکتفا شده است.

ناشر

## فهرست مطالب

۷	کنیه و القاب آن حضرت ﷺ
۸	فضایل و مناقب آن حضرت ﷺ
۹	نمونه‌ای از کلمات علما و بزرگان عامه درباره آن حضرت ﷺ
۱۲	نمونه‌ای از احادیث وارده در مناقب آن حضرت ﷺ
۱۸	معیار معرفت امام معصوم ﷺ
۲۱	نمونه‌هایی از معجزات آن حضرت ﷺ
۴۰	مکارم آن حضرت ﷺ
۴۸	نمونه‌ای از کلمات آن حضرت ﷺ در معرفت و توحید خداوند
۷۰	نمونه‌ای از کلمات آن حضرت در نبوت
۷۱	نبوت و ضرورت تعلیم و تربیت الهی
۷۹	خصائص پیغمبر
۷۹	الف - عصمت
۸۲	ب - معجزه
۸۶	نمونه‌ای از کلام آن حضرت در معاد

## ۶ / به یاد آن که مذهب حق یادگار اوست

- ۹۱ ..... نمونه‌ای از کلام آن حضرت در عدل
- ۹۴ ..... نمونه‌ای از کلام آن حضرت در امامت
- ۱۰۳ ..... نمونه‌ای از کلمات آن حضرت علیه السلام
- ۱۰۳ ..... در مکارم اخلاق
- ۱۰۷ ..... اصول دوازده‌گانه مکارم الاخلاق
- ۱۰۷ ..... اول: ورع
- ۱۰۸ ..... دوم: قناعت
- ۱۱۰ ..... سوم: صبر
- ۱۱۳ ..... چهارم: شکر
- ۱۱۵ ..... پنجم: حلم
- ۱۱۷ ..... ششم: حیا
- ۱۱۷ ..... هفتم: سخا
- ۱۲۰ ..... هشتم: شجاعت
- ۱۲۰ ..... نهم: غیرت
- ۱۲۱ ..... دهم: برّ و احسان به خلق
- ۱۲۴ ..... یازدهم: صدق حدیث
- ۱۲۵ ..... دوازدهم: ادای امانت
- ۱۲۷ ..... نمونه‌ای دیگر از احادیث آن حضرت در مکارم اخلاق
- ۱۴۱ ..... سروده‌ای به یاد کسی که مذهب حق یادگار اوست
- ۱۴۳ ..... فهرست کتب ذکر شده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على  
محمد و آله الطاهرين لاسيما بقية الله في الأرضين  
واللعن على أعدائهم الي يوم الدين

امام ششم حضرت جعفر بن محمد الصادق عليه السلام، در  
مدینه منوره، هفدهم ماه ربيع الاول سال هشتاد و سه از  
هجرت رسول خدا صلى الله عليه وآله متولد شد، و در شوال سال صد و  
چهل و هشت از دنيا رفت.

### كنيه و القاب آن حضرت عليه السلام

كنيه آن حضرت ابو عبدالله، و بعضی از القاب او صادق،  
فاضل، كامل، صابر، طاهر، باقى و منجى است، و  
مشهورترين آنها صادق است؛ و اين لقبى است كه  
رسول خدا صلى الله عليه وآله به او داده است.

از ابی خالد کابلی روایت شده است، که گفت: به علی بن الحسین علیه السلام گفتم: امام بعد از تو کیست؟ فرمود: محمد پسر من، می شکافد علم را شکافتنی، و بعد از محمد پسر او جعفر است، که اسم او نزد اهل آسمان صادق است؛ گفتم: چگونه اسم او صادق است در حالی که همه شما صادق هستید! فرمود: پدرم برای من، از پدرش حدیث کرد، که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب متولد شد، اسم او را صادق بگذارید<sup>(۱)</sup>.

### فضایل و مناقب آن حضرت علیه السلام

انوار فضایل و مناقب آن ستاره فروزان آسمان امامت و خلافت حضرت ختمی مرتبت، آنچنان بر آفاق و انفس تابیده است که عامه و خاصه، و دوست و دشمن به علم و اجابت دعوت او، که دو برهان امامت است، اعتراف نموده اند.

---

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۹؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۹

## نمونه‌ای از کلمات علما و بزرگان عامه

### درباره آن حضرت ﷺ

امام مذهب مالکیه می‌گوید: «چشم من افضل از جعفر بن محمد در زهد و فضل و ورع و عبادت ندیده است»<sup>(۱)</sup>.

همچنین می‌گوید: چشمی ندیده و گوش‌ی نشنیده، و به قلب بشری خطور نکرده است افضل از جعفر صادق از جهت فضل و علم و عبادت و ورع.<sup>(۲)</sup>

ابن طلحه شافعی در وصف آن حضرت می‌گوید: «او از بزرگان و سادات اهل بیت رسول خدا ﷺ است، دارای علوم فراوان، عبادت زیاد، زهد آشکار، و تلاوت بسیار است؛ او کسی است که معانی قرآن کریم را تتبع می‌کند، و جواهر دریای کتاب خداوند را استخراج، و عجائب آن را استنتاج می‌نماید، و اوقاتش را بر انواع عبادات قسمت می‌کند؛ دیدن او بیننده را متذکر آخرت می‌نماید، و شنیدن کلامش موجب زهد در دنیا می‌شود؛ اقتدا به هدایتش پیروانش را

---

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۷۵، (ج ۳، ص ۳۹۶)

۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۴۸، (ج ۳، ص ۳۷۲)

اهل بهشت می‌کند؛ نور سیمای او شهادت می‌دهد که از سلالة نبوت است، و طهارت افعال او آشکار می‌کند که از ذریه رسالت است؛ جماعتی از اعیان و اعلام ائمه، از او استفاده علم، و نقل حدیث نمودند.

مناقب و صفات او بیش از آن است که به شماره آید، و در انواع آن فضایل و مناقب فهم هر انسان بصیر بیدار حیران و سرگردان است، علومی که فهم‌ها از احاطه به آنها قاصر است به او اضافه پیدا می‌کند، و از او روایت می‌شود، و این از کثرت علومی است که از تقوای او بر قلب او افزوده شده است»<sup>(۱)</sup>.

حسن بن زیاد گفت: شنیدم که ابو حنیفه (امام مذهب حنیفه) در پاسخ به این سؤال که فقیه‌ترین کسی که دیده‌ای کیست؟ گفت: جعفر بن محمد منصور فرستادنزد من، و گفت: یا ابا حنیفه، مردم مفتون جعفر بن محمد شده‌اند، مسائل مشکلی مهیا کن. پس چهل مسئله آماده کردم، و وارد شدم بر منصور، و جعفر در طرف راست منصور نشسته بود. هیبت او آن چنان مرا گرفت که هیبت منصور مرا

نگرفت؛ به من اشاره کرد، پس نشستم. منصور رو به او کرد و گفت: یا ابا عبدالله این ابوحنیفه است، فرمود: او را می‌شناسم؛ بعد منصور رو به من کرد و گفت: یا ابا حنیفه مسائل خود را از ابی عبدالله بی‌پرس، شروع کردم به پرسیدن مسائل، هر مسئله‌ای که پرسیدم جواب داد، و می‌فرمود: شما چنان می‌گویید، و اهل مدینه چنان می‌گویند، و ما این چنین؛ تا چهل مسئله تمام شد، و هیچ‌یک را فروگذار نکرد. پس ابوحنیفه گفت: آیا این طور نیست که اعلم مردم کسی است که علم به اختلاف مردم داشته باشد؟! (۱)

ابن قتیبه می‌گوید: «کتاب جفر جلدی است که امام جعفر بن محمد الصادق نوشته است، و در آن کتاب تمام آنچه به علم او تا روز قیامت حاجت است، موجود است» (۲).  
شبندلی شافعی می‌گوید: «مناقب آن حضرت فوق آن است که اهل حساب آنها را شماره کنند، و در انواع آن مناقب فهم نویسنده حیران است» (۳).

- 
۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۵۵، (ج ۳، ص ۳۷۸)؛ تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۷۹
  ۲. حیاة الحیوان، ج ۱، ص ۲۷۹؛ تأویل مختلف الحدیث، ص ۶۸
  ۳. نورالابصار، ص ۱۶۰



## نمونه‌ای از احادیث وارده در مناقب

### آن حضرت علیه السلام

در حدیث صحیح<sup>(۱)</sup> از جعفر بن محمد بن اشعث از درباریان

۱. این روایت را محمد بن یعقوب کلینی روایت می‌کند، و او کسی است که بزرگترین علمای رجال درباره او شهادت داده‌اند: کان اوثق الناس فی الحدیث «او موثق‌ترین مردم در حدیث بود» و او کسی است که صاحب حدائق نقل می‌کند که یکی از حکام بغداد چون دید که مردم به زیارت ائمه علیهم السلام دل داده‌اند، تصمیم گرفت قبر امام هفتم علیه السلام را نبش کند. گفت: اگر آن چنانکه شیعیان گمان می‌کنند باشد، او در قبر خواهد بود، وگرنه مردم را از زیارت این قبور منع می‌کنم.

به او گفتند: در اینجا مردی است از علمای مشهور آنان، قبر او را بشکاف؛ چون قبر کلینی را شکافتند، او را دیدند، که گویا همان ساعت دفن شده است، امر کرد قبه بر آن قبر بنا کردند، و قبرش مزاری مشهور شد. وفات او در سال سیصد و بیست و نه بوده، و بعد از قرن‌ها، اکسیر علم و عمل به احادیث اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، بدن او را مانند طلاب ناب، از زنگار روزگار صیانت کرده است.

کلینی از ابی علی اشعری موثق به توثیق نجاشی و شیخ طوسی، و او از محمد بن عبدالجبار موثق به توثیق شیخ طوسی و او از صفوان بن یحیی روایت می‌کند، و صفوان اوثق اهل زمانش در حدیث، و مورد اتفاق اصحاب رجال و حدیث بر صحت روایت اوست، و بر اهل نظر پوشیده

←

منصور دوانیقی نقل شده که گفت:

«ما هیچ‌گونه خبر و شناختی از آنچه مردم به او اعتقاد داشتند نداشتیم، و آنچه سبب معرفت ما به امامت جعفر بن محمد، و دخول ما در این امر - یعنی مذهب شیعه - شد، این است که منصور دوانیقی به پدرم محمد بن اشعث گفت: مردی عاقل جستجو کن که آنچه را می‌خواهم انجام دهد؛ پدرم به او گفت: به خواسته تو رسیدم، ابن مهاجر کسی است که از عهده این مسئولیت برمی‌آید پدرم او را نزد منصور برد، منصور به او گفت: ای پسر مهاجر این مال را بگیر و به مدینه نزد عبدالله بن حسن بن حسن و عده‌ای از اهل بیت او و جعفر بن محمد برو، به آنان بگو: من مرد غریبی هستم از اهل خراسان، و جمعی از شیعیان شما این مال را برای شما فرستاده‌اند.

و به هر یک از آنها با شرایطی بده، و چون گرفتند، بگو: من فرستاده صاحبان اموالم، قبض رسید آن اموال را به خط خودتان بدهید.

---

→ نیست که صدور خوارق عادات و آیات ینباتی که گواه امامت عظمی، و ولایت کبری است از آن حضرت به تواتر ثابت شده است؛ در این مختصر به چند حدیث از آن مجموعه اکتفا می‌شود.

ابن مهاجر مال را از منصور گرفت، و به مدینه رفت و برگشت و نزد منصور آمد، و پدرم هم در آن مجلس بود؛ منصور از ماجرا پرسید، گفت: نزد آنها رفتم و اموال را دادم و قبض رسید از آنها گرفتم، به جز جعفر بن محمد، که در مسجد الرسول نماز می خواند؛ پشت سر او نشستم تا نمازش را تمام کند، و آنچه را به دیگران گفتم به او بگویم، بعد از سلام نماز رو به من کرد و گفت: فلانی از خدا بترس، اهل بیت محمد را گول نزن، که اینها گرفتار دولت بنی مروان بودند و همه محتاجند. گفتم: مگر چه شده؟ سر نزدیک آورد و جمیع آنچه را در اینجا بین من و تو گذشته بود به من خبر داد، که گویا او سوم ما دو تا بوده است.

منصور به او گفت: ای ابن مهاجر بدان که در اهل بیت محمد، در هر زمانی کسی است که از غیب به او خبر می دهند و با او سخن می گویند، و آن شخص امروز جعفر بن محمد است»<sup>(۱)</sup>.

او شخصیتی است که به اعتراف امام اول عامه، هیچ دیده ای افضل از او در فضایل علمی و اخلاقی و عملی ندیده است، و روشن است که به حکم عقل تبعیت از فاضل با وجود افضل،

ترجیح مرجوح بر راجح بوده و قبیح است، و فطرت هر عاقلی از آن متنفر است، و به حکم کتاب خداوند متعال که فرمود: ﴿أَتَسْتَبْدُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِاللَّيِّ هُوَ خَيْرٌ﴾<sup>(۱)</sup> ضلال مبین است، و هر مسلمانی از آن بیزار است، بنابراین پیروی از مذهب جعفری به حکم عقل و فرمان خدا ثابت است. و به شهادت امام اعظم عامه، آن حضرت اعلم الناس است، و به حکم عقل در تعارض اعلم و عالم، قول عالم ساقط و پیروی از اعلم متعین است: ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾<sup>(۲)</sup> بنابراین میزان عدل و قسطاس مستقیم، علم و فقه جعفر بن محمد ﷺ است.

کسی که ثروت و قدرت حکومت اسلامی را - از سرمایه فقهی امام حنفیه تا مال و منال بیت المال و حيله و تزوير بنی عباس - برای خاموش کردن انوار عظمت آن حضرت استخدام نموده، اعتراف می‌کند که او مرتبط به عالم الغیب

---

۱. سوره بقره، آیه ۶۱ (آیا می‌خواهید آنچه را که بهتر است به آنچه که پست تر است، تبدیل کنید!)  
۲. سوره زمر، آیه ۹ (آیا آنان که می‌دانند و آنان که نمی‌دانند برابرند، همانا صاحبان عقل متذکر می‌شوند)

والشهادة است، و او یگانه آن روزگار است که از ملکوت وجود، الهام گرفته، و تجلی آیه: ﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّوْرُ﴾<sup>(۱)</sup> است.

چنین شخصیتی انسان کاملی است که با احاطه به مُلک و ملکوت، خلیفه الله و رابط بین خلق و خالق است.

او کسی است که با وجود سیطره حکومت آل مروان و بنی عباس و دستبرد حوادث روزگار، آنچه از آن حضرت به یادگار مانده، در اصول دین از مبدء تا معاد، اقیانوس بی پایانی است که غواصان دریای معارف از هر روایتی جواهر عرفان استخراج می کنند، و در فروع دین، از طهارت تا به دیات، کتاب مبینی است که تبیان تمام حقوق و احکام شخصیه و نوعیه است. صاحب نظران فقاها، و ظایف عملیه را - از عبادات و معاملات و سیاسات - از کلمات او استنباط می کنند.

در این مورد به یک نمونه اکتفا می کنیم: یکی از شاگردان آن حضرت عنه السلام محمد بن ابی عمیر است که شیخ طوسی درباره او می نویسد: «او اوثق الناس نزد خاصه و عامه، و اورع و اعبد مردمان بود، و کسی بود که به اعتراف خاصه و

---

۱. سوره غافر، آیه ۱۹ (و خداوند به خیانت چشم خلق و اندیشه های نهانی دل های مردمان آگاه است)

عامه یگانه روزگار بود. ابن بطه درباره او می گوید: او صاحب نود و چهار کتاب بود.<sup>(۱)</sup>

و مأمون او را حبس کردند که منصب قضاوت را بپذیرد، و چهار سال در حبس بود، و خواهرش کتب او را دفن کرد، و آن کتب نابود شده و از بین رفت.<sup>(۲)</sup>

اگر آثاری که نزد چهارهزار شاگرد آن حضرت بود باقی می ماند - گذشته از آنچه که در آن زمان با نبودن وسایل ضبط، از دست رفته است - آیا چه گنجینه ای از علوم و معارف در دست بود؟! همه اینها در فرصت کوتاهی بود که در اثر جنگ بین بنی امیه و بنی عباس به دست آمد و مردم مجال تعلم در محضر آن حضرت را یافتند.

هر چند قلم از تحریر، و بیان از تقریر مراتب علم و حکمت آن حضرت عاجز است ولی غرض اشاره ای است تا اهل تحقیق به منابع روایات وارده از آن جناب مراجعه کنند، و به عبارات اکتفا نکنند، بلکه در اشارات و لطایف و رقائق و حقایق بیانات آن حضرت تأمل نمایند.

---

۱. الفهرست، ص ۲۱۸؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۵، ص ۲۹۱

۲. رجال النجاشی در ترجمه محمد بن ابی عمیر، و معجم رجال الحدیث،

ج ۱۵، ص ۲۹۱

### معیار معرفت امام معصوم علیه السلام

مقام امامت، مقام انسان کامل است، و انسانیت انسان به عقل و اراده است، و کمال عقل به معرفت خدا و معرفت امر خداوند متعال در تکوین و تشریح است، و کمال اراده به تسلیم مطلق در مقابل اراده خداوند عالم است، که نتیجه آن دعای مستجاب است.

به این جهت معیار معرفت امام دو امر است: علم و اجابت دعوت.

نمونه‌ای از اجابت دعوت آن حضرت این است که: «چون داود بن علی والی مدینه معلی بن خنیس را که از خواص امام ششم علیه السلام بود گشت، پنج نفر را برای احضار امام فرستاد، و گفت: او را بیاورید، و اگر از آمدن امتناع کرد سر او را بیاورید.

چون بر آن حضرت وارد شدند، دیدند به نماز ایستاده، گفتند: داود را اجابت کن، فرمود: اگر اجابت نکنم؟ گفتند: به امری مأموریم. فرمود: برگردید که خیر دنیا و آخرت شما در برگشت است. و چون بر بردن آن حضرت اصرار کردند، دو دست بالا برد و بر دو شانه خود گذاشت، بعد هر دو دست را

باز کرد و به انگشت سیبانه دعا کرد، و گفت: الساعة الساعة، فرمود: برگردید که صاحب شما مُرد. او کسی فرستاد که گردن مرا بزند، خدا را به اسم اعظم خواندم، خدا ملکی فرستاد و به حربه‌ای او را کُشت»<sup>(۱)</sup>.

علی بن عیسی که ثقه و معتمد نزد عامه و خاصه است در کشف الغمة حدیث ذیل را نقل می‌کند، و می‌گوید: این حدیث مشهور است، و جماعتی از روات و ناقلین حدیث این حدیث را روایت کرده‌اند، و جماعتی از اعیان آن را آورده‌اند، شیخ حافظ ابوالفرج ابن جوزی نیز آن را در کتاب صفوة الصفوة ذکر کرده، و همه آنها این حدیث را از لیث که ثقه معتبر است روایت کرده‌اند.

آن روایت این است: «لیث بن سعد گفت: سال صد و سیزده به مکه آمدم، چون نماز عصر را خواندم، به کوه اباقبیس بالا رفتم، ناگهان به مردی برخورددم که نشسته بود و خدا را می‌خواند گفت: یا رب یا رب [به یک نفس]، بعد گفت: یا الله یا الله، یا حی یا حی، بعد یا رحیم یا رحیم، بعد یا ارحم الراحمین هفت مرتبه، بعد گفت: بارالها، مرا به انگور

---

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۳۰، (ج ۳، ص ۳۵۷)؛ بحار الانوار،



اطعام کن، و دو بُرد من کهنه شده است. لیث گفت: والله کلامش تمام نشده بود، سلّه‌ای را پُر از انگور - که در آن زمان بر زمین انگوری نبود - و دو برد نو را که مثل آنها ندیده بودم، حاضر دیدم.

چون خواست از انگور تناول کند، گفتم: من هم شریکم، به من گفت: چرا؟ گفتم: زیرا تو دعا می‌کردی و من آمین می‌گفتم، به من رخصت داد؛ انگوری بود که دانه نداشت، و مانند آن نخورده بودم، خوردم تا سیر شدم، و از انگور چیزی کم نشد. فرمود: یکی از این دو برد را بردار. گفتم: من احتیاج ندارم. آن دو برد را پوشید، و دو بردی که بر تن داشت برداشت و از کوه فرود آمد، و من پشت سر او رفتم. چون به محل سعی رسید، مردی او را ملاقات کرد، گفت: مرا بیوشان. دو برد را به او داد. من خود را به آن مرد رساندم، و از او پرسیدم: این کیست؟ گفت: جعفر بن محمد است، فیالهدیه الکرامه ما اسناها ویا لهدیه المنقبه ما اعظم صورتها و معناها، عجا از این کرامت که چه اندازه بلند است، و عجا از این منقبت که صورت و معنای آن تا چه حدّ عظمت دارد»<sup>(۱)</sup> در عظمت صورت این منقبت همان بس که آن معامله که

---

۱. کشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۶۰؛ الصواعق المحرقة، ص ۲۰۳

خداوند عزّ و جلّ با خاتم انبیاء ﷺ در شب معراج کرد - که آن حضرت فرمود: «أبیت عند ربی یطعمنی و یسقینی»<sup>(۱)</sup> - در کوه ابی قیس با فرزندش صادق آل محمد ﷺ کرد، و او را به سفره غیب من عند ملّیک مقتدر میهمان کرد، و در عظمت معنای آن همین بس که اتصال اراده آن ولی امر را به اراده خود نشان داد: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾<sup>(۲)</sup>.

### نمونه‌هایی از معجزات آن حضرت ﷺ

۱ - نادره روزگار در علم و عمل، سید بن طاووس در کتاب مهج الدعوات که گنجینه ادعیه مشتمله بر لطایف معارف و خزینه اسمایی است که: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾<sup>(۳)</sup>، از محمد بن عبیدالله اسکندری روایت می‌کند که گفت:

---

۱. عوالی اللّٰلی، ج ۲، ص ۲۳۳  
۲. سوره یس، آیه ۸۲، (این است و جز این نیست که هرگاه اراده کنیم چیزی را می‌گوییم برای آن باش، پس خواهد بود)  
۳. سوره اعراف آیه ۱۸۰ (برای خداوند است اسماء نیکو، پس او را به آنها بخوانید).

«من از ندیمان و خواص منصور دوانیقی و صاحب سرّ او بودم، روزی به منصور وارد شدم دیدیم غمگین است و آه می‌کشد، گفتم: این تفکّر و اندوه برای چیست؟ گفت: صد نفر از اولاد فاطمه علیها السلام را کشتم، و آقا و پیشوای آنها باقی مانده است، گفتم: آن سیّد و امام کیست؟ گفت: جعفر بن محمد الصادق.

گفتم: یا امیرالمومنین، او مردی است که عبادتِ خدا او را منحل کرده، و او به خدا مشغول است، و این اشتغال او را از طلب مُلک و خلافت باز داشته است.

گفت: یا محمد، می‌دانم تو به امامت او قائل هستی، ولکن مُلک عقیم است، من قسم یاد کردم شب را به پایان نبرم مگر این که از او فارغ شوم. جلادی را خواست، و گفت: چون ابا عبدالله الصادق را حاضر کردم، و او را به سخن مشغول نمودم، کلامم را که از سرم برداشتم سر او را از بدن جدا کن. چون آن حضرت را احضار کرد، دیدم لبهای حضرت به هم می‌خورد، ندانستم چه چیز قرائت می‌کند، و دیدم قصر منصور مانند کشتی در امواج دریا در حرکت است، و منصور پابرهنه و سربرهنه در مقابل آن حضرت می‌دوید، و دندانهایش به هم می‌خورد، و اندامش می‌لرزید، گاهی رنگش سرخ و گاهی زرد می‌شد؛ بازوی آن حضرت را

گرفت و بر تخت نشاند، و خود مانند بنده در مقابل مولا نشست. بعد از سؤال و جواب، آن حضرت رفت، و منصور خوابید، و تا نصف شب از خواب بیدار نشد، و چون بیدار شد، گفت: از اینجا نرو، تا نماز فوت شده را قضا کنم، چون نمازش را خواند، رو به من کرد، و گفت: چون ابا عبدالله الصادق را حاضر کردم و به قتلش همت کردم ازدهایی دیدم که قصر مرا بین دو لب گرفت و به لسان عربی آشکار با من تکلم کرد، گفت: ای منصور خدای تعالی مرا فرستاده و امر کرده است که اگر آسیبی به ابی عبدالله الصادق برسانی تو را و هر کس در خانه هست ببلعم. عقلم پرید، و بدنم لرزید. گفتم: یا امیرالمؤمنین این عجیب نیست، نزد او اسماء و دعاهایی است که اگر بر شب بخواند شب را روشن، و اگر بر روز بخواند روز را تیره و تار می‌کند، و اگر بر امواج دریا بخواند موجها فرو نشیند»<sup>(۱)</sup>.

آیات، علم، حکمت و مظاهر نفوذ اراده و قدرت آن حضرت که دوست و دشمن، مؤمن و منافق و موحد و ملحد به آن اعتراف کرده‌اند، بیش از آن است که در این مختصر

---

۱. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۰۱

بگنجد، و آنچه به قلم تحریر درآید نمی است از یم، و شعاعی از اشعه آن حامل اسماء حسنی و عالم به هفتاد و دو حرف از حروف اسم اعظم.

آری این مقامات و کرامات از کسی که وجود او انعکاس وجود خاتم پیغمبران، و همچون بدر تمام، آئینه تمام نمای خورشید عالم امکان است، عجیب نیست.

۲- شیخ مفید و شیخ طوسی با اسناد خود از سدیر صیرفی روایت کرده اند :

« رسول خدا ﷺ را در خواب دیدم، در مقابل او طبقی پوشیده بود؛ بر آن حضرت سلام کردم، و او ردّ سلام کرد؛ سپس روپوش طبق را برداشت، در آن طبق رطب بود، از آن رطب تناول کرد.

از آن حضرت رطبی خواستم، به من داد، و چون خوردم رطب دیگری خواستم، تا هشت رطب، چون باز درخواست کردم، فرمود: تو را بس است.

فردای آن روز نزد جعفر بن محمد الصادق علیه السلام رفتم، مقابل او طبقی بود مانند طبقی که مقابل رسول خدا ﷺ در خواب دیده بودم؛ بر آن حضرت سلام کردم، پس از ردّ سلام روپوش طبق را برداشت، و از آن تناول کرد؛ من

تعجب کردم، گفتم: یا بن رسول الله، فدایت شوم، به من رطبی بده، داد، و تا هشت مرتبه از او درخواست کردم، و رطب داد، و بعد از آن طلب کردم، فرمود: اگر جدم زیاد کرده بود من هم زیاد می‌کردم»<sup>(۱)</sup>.

۳- در بصائرالدرجات و مناقب از ابی بصیر که نابینا بود روایت شده که امام صادق ﷺ به او فرمود:  
«یا ابا محمد دوست داری مرا ببینی؟ گفتم: بلی، فدایت بشوم؛ بر چشم من دست کشید، چشمم روشن شد، و به روی آن حضرت نظر کردم. فرمود: یا ابا محمد! اگر شهرت در میان مردم نبود، تو را بر همین حال بینا می‌گذاردم؛ بعد بر چشم من دست کشید، به حالت اول برگشتم»<sup>(۲)</sup>.

۴- همچنین از ابی بصیر روایت شده که گفت:  
«با آن حضرت در طواف بودم، گفتم: فدایت شوم یا بن رسول الله، آیا خدا این خلق را می‌آمرد؟ فرمود: اکثر اینها که می‌بینی میمون و خوک هستند؛ آنگاه به چشمم دست کشید، آنها را به همان صورت دیدم، وحشت کردم، دوباره بر

۱. الأملی للمفید، ص ۳۳۵؛ الأملی للطوسی، ص ۱۱۴

۲. بصائرالدرجات، ص ۲۹۲؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۳۹،

(ج ۳، ص ۳۶۴)؛ بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۷۹

دیده‌ام دست کشید و به حالت اول برگشتم»<sup>(۱)</sup>.

کسی که اراده نافذ‌اش بایک دست کشیدن، به چشم نابینا بینایی می‌بخشد تا اشکال و ابدان را ببیند، و بصیرتی می‌بخشد که صور ارواح را ببیند، و به یک دست کشیدن بصر و بصیرت را می‌گیرد، کسی است که در اثر عبودیت مطلقه، ولایت مطلقه‌ای یافته است که با استمداد از فعال ما یشاء و یرید، مراد او از اراده تخلف نکند، و مُلک و ملکوت و ابدان و ارواح در دائره دعوت مستجابۀ او باشند.

۵- ابن ابی العوجاء و سه نفر از کسانی که دهری مذهب بودند، و به خداوند تبارک و تعالی اعتقاد نداشتند، با یکدیگر هم پیمان شدند که هر یک [ آیاتی را بنویسند و ] همانند ربع قرآن را بیاورند. وقتی که یکسال گذشت در مکه اجتماع کردند، یکی از آنها گفت: چون آیه: ﴿ وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلُغِي مَاءَكَ وَيَسْمَأْءُ أَقْلَبِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَهَبِي الْأَمْرَ وَاسْتَوْتِ عَلَى الْجُدِيِّ ﴾ را دیدم، دانستم که از معارضه عاجزم.

دیگری گفت: چون آیه: ﴿ فَلَمَّا اسْتَيْسُوا مِنْهُ خَلَصُوا

---

۱. بصائر الدرجات، ص ۲۹۰؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۷۹

نَجِيًّا ﴿ را دیدم، مأیوس شدم؛ و با آن که هیچ کس را از این سرّ مطلع نکردند، در آن هنگامی که آهسته با هم گفتگو می‌کردند تادیگری نشنود، امام ششم ﷺ بر آنها گذشت، و رو به آنها کرد و این آیه را تلاوت کرد: ﴿ قُلْ لَّيْنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ ﴾؛ آنگاه هر چهار نفر مبهوت شدند (۱).

ظهور آیات بینات و خوارق عادات از آن حضرت نه تنها خاصه و عامه را متحیر کرد، بلکه ملحد و زندقی مانند ابن ابی العوجاء گفت: تنها کسی که قدرت دارد و اگر بخواهد جسد رارو حانی و روح را متجسد کند جعفر بن محمد است (۲).

#### ۶- هارون بن رثاب گفت:

«برادری داشتم از پیروان زیاد بن منذر جارودی، بر ابی عبدالله ﷺ وارد شدم، ایشان از حال برادرم پرسید، گفتم: مردی است که نزد قاضی و همسایگان در تمامی حالاتش شایسته و پسندیده است، مگر این که اقرار به ولایت شما ندارد؛ حضرت از سبب آن پرسید، گفتم:

۱. الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۷۱۰؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۱۷

۲. الکافی، ج ۱، ص ۷۵



گمان می‌کند که این از ورع اوست، فرمود: کجا بود ورع او شب نهر بلخ.

چون نزد برادرم آمدم ماجرا را به برادرم گفتم،  
گفت: آیا ابو عبدالله این خبر را به تو داد؟! گفتم: بلی،  
گفت: شهادت می‌دهم که او حجت رب العالمین است، گفتم:  
قصه‌ات را بگو، گفت: از ماوراء نهر بلخ می‌آمدم، مردی با من  
رفیق راه شد، و کنیزی صاحب جمال داشت. چون کنار نهر  
رسیدیم گفت: یا تو برو آتشی تهیه کن و من حافظ اموال تو  
باشم، یا من می‌روم و تو نگهبان اموال من باش، گفتم: تو  
برو. چون رفت با آن کنیز هم بستر شدم؛ والله نه او به کسی  
گفت، و نه من؛ و جز خدا احدی این راز را نمی‌دانست.

سال بعد با برادرم نزد آن حضرت آمدیم، و او بیرون  
نیامد مگر این که به امامت آن حضرت قائل شد<sup>(۱)</sup>.

آن حضرت در مدینه بوده است و این واقعه در آن شب در  
کنار نهر شهر بلخ اتفاق می‌افتد. اخبار آن حضرت حکایت  
از سیطره روح او بر آفاق و انفس و ارتباط خاص با خداوندی  
می‌کند که *يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ*<sup>(۲)</sup>.

۱. الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۶۱۷؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۵۶

۲. اشاره به آیه شریفه ۱۹ از سوره غافر. ﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي

۷- حسین بن موسی بن حناط (خیاط) گفت:

«من و جمیل بن دراج و عائذ احمسی به سفر حج رفتیم. عائذ در راه مکرر می‌گفت که من از ابی‌عبدالله حاجتی دارم، که هنگام ملاقات او از آن حاجت سؤال خواهیم کرد. چون بر آن حضرت وارد شدیم سلام کردیم و نشستیم، رو به ما کرد و فرمود: کسی که آنچه را خدا بر او واجب کرده به جا آورد، خدا از ماسوای آنچه واجب کرده از او سؤال نمی‌کند. چون درخواستیم به عائذ گفتیم: حاجتت چه بود؟ گفت: حاجتم همان بود که شنیدیم، گفتیم: چگونه حاجتت آن بود، گفت: من طاقت قیام شب را ندارم، و ترسیدم خدا مرا به آن مؤاخذه کند، حاجتم را به آنچه گفت برآورد»<sup>(۱)</sup>.

۸- علی بن عیسی در کشف الغمه از دلایل حمیری از ابی

بصیر نقل می‌کند، که گفت:

«روزی نزد ابی‌عبدالله ﷺ نشستیم، فرمود: یا ابا محمد، آیا امام خود را می‌شناسی؟ گفتم: بلی، والله الذی لا

---

→ أَلْضُّورُ ﴿و خداوند به خیانت چشم خلیق و اندیشه‌های نهانی دلهای مردمان آگاه است)

۱. بصائر الدرجات، ص ۲۵۹؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۷۰

اله الا هو، تو همان امام من هستی.

فرمود: راست گفتی، شناختی، پس به او تمسک کن.

گفتم: می‌خواهم علامت امام را به من عطا کنی. فرمود: یا ابامحمد بعد از معرفت علامت نیست. گفتم: می‌خواهم بر ایمان و یقینم بیافزایم. فرمود: یا ابامحمد به کوفه برمی‌گردی، و برای تو پسری متولد شده به نام عیسی، و بعد از عیسی محمد، و بعد از آن دو دختر، و بدان که نام هر دو پسر تو در صحیفه‌ی جامعه با اسامی شیعیان ما و اسامی پدرها و مادرهای آنان و اجداد آنان و انساب و فرزندان آنان تا روز قیامت نزد ما است»<sup>(۱)</sup>.

۹- از مفضل بن عمر روایت شده است که گفت:

«با ابی‌عبدالله جعفر بن محمد می‌رفتیم، به زنی رسیدیم که مقابل او گاوی مرده بود، و آن زن گریه می‌کرد؛ حضرت از حال او پرسید، گفت: من و بچه‌هایم معیشت و زندگیمان از این حیوان بود که مُرد، و من در کار خود متحیرم. فرمود: می‌خواهی خدا زنده‌اش کند؟

زن گفت: مرا با این مصیبتی که به آن مبتلا شدم

مسخره می‌کنی؟ حضرت ﷺ دعایی کرد، و پای خود را به آن حیوان زد، حیوان به پاخواست. زن گفت: به خدای کعبه، عیسی بن مریم است، امام به میان مردم رفت، و زن او را شناخت»<sup>(۱)</sup>.

نه تنها نفس او احیای موتی می‌کند بلکه مانند اکسیر، خاصیت دم عیسی و نفس عیسی را به نفسها می‌دهد.

۱۰. کلینی در کافی<sup>(۲)</sup> و ابن شهر آشوب در مناقب،<sup>(۳)</sup> و صاحب

بصائر الدرجات از جمیل بن دراج روایت می‌کنند که گفت:

«نزد ابی عبدالله بودم که زنی آمد، گفت: پسر مرده است، امام فرمود: برخیز به خانهات برو غسل کن، و دو رکعت نماز بخوان، و بگو: ای کسی که او را به من بخشیدی و چیزی نبود، دوباره او را به من ببخش؛ بعد او را حرکت بده، و احدی را خبردار نکن، زن آمد و چون پسر را حرکت داد آن پسر به گریه افتاد»<sup>(۴)</sup>.

۱. الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۲۹۴؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۱۵

۲. الکافی، ج ۳، ص ۴۷۹، ح ۱۱

۳. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۳۹، (ج ۳، ص ۳۶۵)

۴. بصائر الدرجات، ص ۲۹۲؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۷۹

چه عجب اگر **يُحْيِي الْمَوْتِيَ بِأَذْنِي** <sup>(۱)</sup> به نفس آن حضرت تجلی کند، که **يَانَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا** <sup>(۲)</sup> در مورد تربیت شدگان آن حضرت ظهور می‌کند.

۱۱- از مأمون رقی روایت شده است که گفت:

«نزد آن حضرت بودم که سهل بن حسن خراسانی وارد شد، و سلام کرد و نشست، گفت: یابن رسول الله: چه چیز مانع تو شد که نشستهای و برای حق خود قیام نمی‌کنی؟ در حالی که صد هزار شیعه داری که در مقابل تو شمشیر بزنند. فرمود: ای خراسانی بنشین، و فرمود تا تنور را روشن کردند؛ چون مانند آتش سرخ شد، فرمود: ای خراسانی بر خیز و در تنور بنشین. خراسانی گفت: یابن رسول الله: مرا به آتش عذاب نکن؛ در همین موقع هارون مکی وارد شد، و گفت: السلام عليك يابن رسول الله! حضرت به او فرمود: در تنور بنشین، هارون در تنور نشست، پس از مدتی حضرت به

---

۱. اشاره به آیه شریفه ۱۱۰ از سوره مائده: ﴿وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتِيَ بِأَذْنِي﴾

(که حضرت عیسی مردگان را به اذن خداوند زنده می‌گردانید).

۲. اشاره به آیه شریفه ۶۹ از سوره انبیاء: ﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا

عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾ (و ما (خداوند متعال) به آتش خطاب کردیم که سرد و

سلامت باش برای ابراهیم).

خراسانی فرمود: بلند شو و در تنور نظر کن، خراسانی گفت: برخاستم، دیدم چهار زانو در تنوری که به آتش سرخ شده بود نشسته است؛ پس از تنور بیرون آمدم، و بر ما سلام کرد، حضرت فرمود: در خراسان مانند این، چند نفر پیدا می‌کنی؟ گفتم: به خدا قسم یک نفر هم مانند او نیست. فرمود: ما به وقت قیام خود اعلم هستیم»<sup>(۱)</sup>.

این است مقام شیعیان آن حضرت که آتش هوی و هوس را به آب حیات آن چشمه‌ای که **یشرب بهاالمقربون**<sup>(۲)</sup> خاموش کردند، و چشم دل را به نور علم الیقین از آن عین الیقین منور کردند، و به برکت تعلیم و تربیت آن حضرت به مقام حق الیقین نائل شدند.

هنگامی که حکومت بنی امیه و آل مروان منقرض شد، و بیش از یک چهارم منطقه مسکونی زمین زیر پرچم اسلام بود، حکومت چین کشوری، و منشور فرمانروایی آن را که عرصه شاهنشاهی ایران و امپراطوری روم را در برگرفته

---

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۳۷، (ج ۳، ص ۳۶۲)؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۲۳

۲. اشاره به آیه شریفه ۲۸ از سوره مطففین: ﴿عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ﴾ (چشمه‌ای است که مقربون از آن می‌آشامند).

بود، به آن حضرت عرضه داشتند؛ آن حضرت نامه را سوزانید، فرستاده گمان کرد که سوزاندن نامه برای آن است که این امر از اغیار مستور بماند و جواب نامه را خواست، امام علیه السلام فرمود: «همانست که دیدی، و به نویسنده نامه خبر داد، که ابراهیم از شام به عراق نخواهد رسید، و این حکومت به برادران او می‌رسد، ابتدا به سفاح و سپس به منصور، و حکومت در فرزندان منصور باقی می‌ماند، و ابومسلم به مقصود نخواهد رسید»<sup>(۱)</sup>.

در این چند جمله حکومت بنی عباس را از بدو تا به ختم ورق زد، و سرنوشت ابومسلم خراسانی را بیان فرمود. ابومسلم حدود ششصد هزار نفر را به کشتن داد تا حکومت را از بنی امیه به بنی عباس منتقل کرد و به فرمان منصور قطعه قطعه شد و به مقصود نرسید.

امام علیه السلام منشور حکومتی را که به ریختن خون بی‌گناهان به دست آمده، و ابزار هوس هوسرانان است طعمه آتش کرد، تا بفهماند کتابی که **بالحق انزلناه و بالحق نزل**<sup>(۲)</sup> جز

۱. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۳۳؛ مناقب، ج ۴، ص ۲۲۹، (ج ۳، ص ۳۵۶)

۲. اشاره به آیه شریفه ۱۰۵ از سوره اسراء: ﴿وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَّلَ﴾ (و ما قرآن را به حق نازل کردیم، و آن هم به حق نازل شد).

به زبان حق، و دست حق، تفسیر و اجرا نمی‌شود؛ و با این عمل نشان داد که حکومت حق شجره طیبه‌ای است که اصلها ثابت و فرعها فی السماء، و حکومت باطل کَشَجَرَة خَبِيثَة اجْتَثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْاَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ<sup>(۱)</sup>.

زبدۀ شاعران آن زمان در وصف این واقع می‌گویند:

ولما دعا الداعون مولای لم یکن

لیثنی الیه عزمه بصواب

ولمادعوه بالکتاب أجابهم

بحرق الکتاب دون ردّ جواب

و ما کان مولای کمشری ضلالة

ولا ملبساً منها الردی بثواب

ولکنه لله فی الارض حجة

دلیل الی خیر و حسن مآب

۱۲- در کافی اسماعیل بن عبدالله قرشی روایت کرده

که گفت:

---

۱. اشاره به آیه شریفه ﴿ اَلَمْ تَرَ کَيْفَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا کَلِمَةً طَيِّبَةً کَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِی السَّمٰوٰتِ ۗ تُؤْتِیْ اُكْلًا کُلًّا حَیۡنَۤم بِاِذۡنِ رَبِّهَا وَ یُضْرِبُ اللّٰهُ الْاُمۡثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُوۡنَ ۗ وَ مَثَلُ کَلِمَةٍ خَبِیۡثَةٍ کَشَجَرَةٍ خَبِیۡثَةٍ اَجۡتَثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْاَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ ۗ﴾ سوره ابراهیم: ۲۴



«مردی نزد ابی‌عبدالله آمد، گفت: یابن رسول‌الله خواب دیدم گویا از کوفه بیرون رفتم، در جایی شبی از چوب دیدم یا مردی از چوب ساخته شده که بر اسبی چوبی سوار بود و شمشیر در دست داشت؛ من با رعب و وحشت او را مشاهده می‌کردم، فرمود: تو مردی هستی که می‌خواهی مردی را در معیشتش گول بزنی؛ از خدایی که تو را آفریده و می‌میراند بترس. آن مرد گفت: شهادت می‌دهم که تو کسی هستی که علمی به تو داده شده است که از معدنش استنباط می‌کنی. یابن رسول‌الله، مردی از همسایگان بر من باغی عرضه کرده، چون دیدم که خواهانی غیر از من ندارم تصمیم گرفتم آن باغ را به تنزل بسیاری مالک شوم.

امام علیه السلام فرمود: همسایه تو کسی است که ما را دوست دارد، و از دشمن ما تبری می‌کند، گفت: بلی یابن رسول‌الله! اگر دشمن شما بود آیا گول زدنش حلال بود؟ فرمود: آن کس که تو را امین شمرد امانت را ادا کن و آن کس که از تو نصیحت خواست نصیحت را ادا کن، اگرچه آن کس قاتل حسین علیه السلام باشد»<sup>(۱)</sup>.

او نه فقط خودش باطل را وسیله‌ای برای رسیدن به هدف

حق قرار نمی‌دهد، بلکه پیروانش را از توسل به باطل برای نیل به حق برحذر می‌دارد، و به رعایت امانت حتی نسبت به بدترین خلق خداوند متعال که قاتل سیدالشهدا ﷺ است توصیه می‌نماید.

۱۳- ابن شهر آشوب از ابی الصباح کنانی روایت می‌کند که به آن حضرت گفت:

«من همسایه‌ای دارم که امیرالمؤمنین ﷺ را سب می‌کند، آیا اذن می‌دهی او را بکشم؟ فرمود: این الاسلام قید الفتک، اسلام مسلمان را مقید می‌کند، و نمی‌گذارد او کسی را ترور کند، و خون او را در حالتی که غافل است بریزد، ولكن او را واگذار که غیر تو او را کفایت می‌کند. ابوالصباح گفت: به کوفه رفتم و نماز صبح را در مسجد به جا آوردم، و شنیدم که او را در بسترش مرده یافتند. رفتند که جنازه را بردارند ناگهان گوشتش از استخوانهایش جدا شد، دیدند زیر رختخواب او ماری خفته است، ابوالصباح متوجه شد که چرا امام ﷺ فرمود غیر تو او را کفایت می‌کند»<sup>(۱)</sup>.

مذهب جعفری مذهبی است که مبدأ آن حق و منتهای

---

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۳۹، (ج ۳، ص ۳۶۴)؛ بحار الانوار،

آن حق است، و سفر انسان در این طریق بالحق الی الحق است، و این آئینی است که لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه<sup>(۱)</sup>.

۱۴ - علی بن ابی حمزه گفت:

«دوستی داشتم از نویسندگان حکومت بنی امیه، به من گفت: از ابی عبدالله اذن بگیر که او را زیارت کنم، برای او اذن گرفتم. گفت: فدایت شوم، من در دیوان این قوم بودم و مال فراوان به دست آوردم، آیا راه نجاتی برای من هست؟ فرمود: اگر بگویم انجام می دهی؟ اظهار آمادگی کرد، فرمود: از آنچه در دیوان آنها به دست آورده ای بیرون بیا، هر مالی که صاحبش را می شناسی به او برگردان، و آنچه نمی شناسی صدقه بده، من برای تو بهشت را ضمانت می کنم.

آن جوان مدتی فکر کرد، پس برای انجام فرمان اظهار آمادگی کرد، ابن ابی حمزه گفت: آن جوان با ما به کوفه برگشت تمام اموال را از دست خود خارج کرد، حتی جامه ای که بر تن داشت بیرون آورد؛ ما مالی جمع کردیم

---

۱. اشاره به آیه شریفه ۴۲ از سوره فصلت: ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبُطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾ (قرآن کتابی است که باطلی از پیش و پس (گذشته و آینده) در آن نمی آید).

برای او جامه خریدیم، و نفقه برایش فرستادیم. چند ماهی نگذشت که مریض شد، به عیادتش رفتیم، در حال جان دادن بود، چشمهایش را باز کرد و گفت: ای علی، والله، صاحب تو به آنچه ضمانت کرد وفا کرد، این را گفت و بعد مُرد. بعد از آن که از تجهیز او فارغ شدیم، بر امام ﷺ وارد شدم، چشم آن حضرت که به من افتاد فرمود: یا علی والله، به آنچه برای رفیقیت گفتیم وفا کردیم»<sup>(۱)</sup>.

آن حضرت نه تنها عالم و آگاه به مکنونات نفوس و حوادث روزگار است، بلکه از آنچه که از دید بشر جز با اسباب و وسایل امروزی محجوب بود، خبر داد:

۱۵- در شرح اسماء حسناى خداوند متعال فرمود:

«خدا را لطیف می‌نامیم، برای خلق موجودات لطیف و به جهت علم او به چیز لطیفی که خلق کرده، از پشه و ذره و کوچکتر از این دو که چشمها و عقلها آنها را نمی‌بینند، و به علت کوچکی خلق آن از چشم و گوش و صورتش، نر و ماده آن شناخته نمی‌شود»<sup>(۲)</sup>.

---

۱. بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۳۸؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج ۴، ص ۲۴۰،

(ج ۳، ص ۳۶۵)

۲. بحارالانوار، ج ۳، ص ۱۹۴-۱۹۵

و به این بیان از حیوانات ذره بینی‌ای خبر داد که بشر از وجود آنها اطلاع نداشت و در آن روزگار از حس و عقل محجوب بود، ولی بر علم محیط آن حضرت آشکار بود. که جان دارند و نر و ماده دارند و در امواج دریاها و دامن دشتها و در جو و عنان آسمان پراکنده‌اند.

### مکارم آن حضرت ﷺ

مکارم آن حضرت بیش از آن است که به رشته تحریر درآید، ولی در این مختصر به چند نمونه اشاره می‌نماییم:

۱- مردی از حاجیان در مدینه از خواب بیدار شد، توهم کرد که همیان او را دزدیده‌اند، دید آن حضرت مشغول نماز است، دامن آن حضرت را گرفت، و گفت: تو همیان مرا برداشتی. فرمود:

«در همیان تو چه بود گفت: هزار دینار. او را به خانه برد و هزار دینار به او داد. چون آن مرد به خانه برگشت، همیان خود را یافت. برگشت نزد آن حضرت و هزار دینار را برگرداند، حضرت نپذیرفت، و فرمود: چیزی که از دست من خارج شد به من برنمی‌گردد. آن مرد پرسید که این کیست؟ گفتند: جعفر صادق است، گفت: لاجرم چنین کاری

از مانند چنین کسی سرمی‌زند» (۱).

۲- سفیان ثوری گفت:

«بر آن حضرت وارد شدم، دیدم رنگش دگرگون است، سبب پریشانی حالش را پرسیدم، فرمود: آنان را از رفتن به بالای خانه نهی کرده بودم، چون داخل خانه شدم جاریه‌ای از نردبان بالا رفته و فرزند خردسالم را با خود برده بود، چون چشمش به من افتاد لرزید و فرزندم به زمین افتاد و جان داد؛ من برای مرگ فرزندم متغیر نشدم، بلکه برای ترس و وحشت آن جاریه که از دیدن من رنگش پریده است متغیر شدم؛ سپس به آن جاریه فرمود: تو به خاطر خدا آزادی» (۲).

با آنکه کنیز از نهی آن حضرت تخلف کرده بود و بدین سبب گناهکار و سزاوار بازخواست و مجازات بود، و از طرفی باعث و موجب مرگ پاره تن آن حضرت نیز شده بود، اما رنگ رخسار امام ﷺ برای نگرانی و وحشت آن زن متغیر شده بود، و برای این که خاطر آن بیچاره را آسوده کند، دو مرتبه فرمود: «باکی بر تو نیست» و به جای مطالبه

---

۱. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۳

۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۷۴، (ج ۳، ص ۳۹۵)

خون فرزند دل‌بندش، او را از قید بندگی آزاد، و خلعت  
حرّیت به او بخشید»

چنین کسی مظهر مغفرت و اسم اعظم خداوند غفور و  
رحیم است ﴿وَالْكُظُمِینَ الْغَیْظِ وَالْعَافِیْنَ عَنِ النَّاسِ وَاللّٰهُ  
یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ﴾<sup>(۱)</sup>.

۳- پسری داشت که مقابل آن حضرت راه می‌رفت،  
ناگهان افتاد و مُرد. امام علیه السلام به آن پیکر بی‌جان نگاهی کرد،  
و گریه نمود، و دل به خدا داد، و گفت:

«لئن اخذت لقد بقیت ولئن ابتلیت لقد عافیت. (قریب به  
این مضمون: بارالها، اگر نعمتی گرفتی چه نعمتها که برای  
بنده خود باقی گذاشتی، و اگر به بلایی مبتلا کردی چه  
عافیت‌ها که بخشیدی) سبحان الله! فرزندان ما را می‌میراند،  
و جز محبت در دل ما نمی‌افزاید. و چون او را دفن کرد،  
گفت: پسرم، خدا آرامگاه تو را وسعت دهد، و بین تو و  
پیغمبرت جمع کند،

و فرمود: ما قومی هستیم که از خدا آنچه دوست داریم

---

۱. سوره آل عمران آیه ۱۳۴ (آنان که غیظ و غضب خود را فرو نشانند، و  
از مردم درگذرند؛ و خداوند احسان کنندگان را دوست می‌دارد).

نسبت به هر کسی که دوست داریم سؤال می‌کنیم، و او به ما عطا می‌کند؛ پس هرگاه او دوست داشت آنچه ما از آن کراهت داریم در مورد کسی که دوست داریم راضی می‌شویم {<sup>(۱)</sup>.

در مقابل این مصیبت جانگاہ که میوه تازه به ثمر رسیده قلب نازینش در مقابل دیدگانش ناگهان از پای افتاد، عاطفه پدر و فرزندی اشک را از چشمش جاری کرد، ولی رابطه بندگی و خدایی در مقابل واهب المواهبی که لا تُعَدُّ و لاتحصی است، ورق را آنچنان برگرداند که از مقام تسلیم گذشته، و مرگ پاره تنش به اراده معبود، منشأ از دیاد محبتش به خداوند متعال شد.

۴- در حدیثی از آن حضرت روایت شده است، که فرمود:  
«عارف، شخص او با خلق، و قلب او با خدا است، اگر دل او طرفه العینی از خدا غافل شود، از اشتیاق به او جان می‌دهد؛ عارف امین امانت‌های خدا، گنجینه اسرار خدا، معدن انوار خدا، دلیل رحمت خدا بر خلق خدا، حامل علوم خدا، میزان فضل و عدل خدا است. از خلق و



مراد و دنیا بی‌نیاز است، و مونس‌ی برای او جز خدا نیست. نطقی و اشاره‌ای و نفسی نیست الا به خدا و از خدا و با خدا؛ و او در باغستانهای قدس خدا تردد می‌کند، و از لطایف فضل خدا توشه برمی‌دارد؛ و معرفت، اصلی است که فرع او ایمان است»<sup>(۱)</sup>.

کسی که گفتارش اینچنین است، رفتارش هم با خالق و خلق آنچنان است.

۵- شیخ صدوق از معلی بن خنیس روایت می‌کند:

«شبی باران می‌بارید و من پشت سر آن حضرت می‌رفتم، چیزی روی زمین افتاد، رفتم و سلام کردم، فرمود: معنائی؟ گفتم بلی فدایت شوم. فرمود: جستجو کن آنچه یافتی به من بده، چون گشتم دیدم گرده‌های نان پراکنده شده است، جمع کردم و دیدم انبانی از نان است که آن حضرت برداشته است، گفتم: اجازه بده من این انبان را بردارم و به مقصد برسانم. فرمود: من از تو به این کار سزاوارترم، ولکن تو با من بیا. با آن حضرت به جایی رفتیم که جمعی خوابیده بودند، آن حضرت نانها را زیر جامه

---

۱. مصباح الشریعة، ص ۱۹۱

یکایک آنها گذاشت ، چون از رسیدگی سهمیه آنها فارق شد برگشتیم. گفتیم: فدایت شوم، اینها معرفت به حق دارند؟ فرمود: اگر اهل معرفت به مذهب حق بودند با آنها حتی تا تقسیم نمک هم مواسات می‌کردم»<sup>(۱)</sup>.

اگر رفتار آن حضرت با اهل باطل اینچنین است، آیا با اهل حق چگونه است؟!

خداوند عزوجل، رحمن و رحیم است، رحمت رحمانیه او بر خوب و بد، کافر و مؤمن، مانند آفتاب بر گل و خار می‌تابد؛ و رحمت رحیمیه اوست که شامل حال عباد الله الصالحین می‌شود. خلیفه الله آیت کبرای رحمت رحمانیه و رحمت رحیمیه خداوند متعال است.

۶- تقسیم نان و دستگیری از نیازمندان کار هر شب آن حضرت بود. کلینی در حدیث صحیح از هشام بن سالم روایت می‌کند:

« چون پاسی از شب می‌گذشت آن حضرت جرابی (کیسه‌ای) را که نان و گوشت و دراهم در آن بود بر دوش خود می‌کشید، و در میان نیازمندان مدینه قسمت می‌کرد.

---

۱. ثواب الأعمال، ص ۱۴۴؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۰

آنها در تمام این مدت او را نشناختند؛ چون از دنیا رفت دانستند که آن کس که هر شب ما یحتاج روز آنها را تامین می‌کرد جعفر بن محمد بود»<sup>(۱)</sup>.

۷- از اسماعیل بن جابر روایت شده است :

«ابو عبدالله پنجاه دینار در کیسه‌ای به من داد، و فرمود: این را به مردی از بنی هاشم بده، و به او نگو که من داده‌ام. گفت: آمدم کیسه زر را به او دادم، گفت: از کجا آورده‌ای، خدا جزای خیر بدهد به آن کس که هر ساله معیشت تا سال آینده را به ما می‌دهد، ولی جعفر بن محمد درهمی به ما کمک نمی‌کند»<sup>(۲)</sup>.

۸- فقیری از آن حضرت درخواستی کرد، به غلامش فرمود: «نزد تو چیست؟ گفت: چهارصد درهم. فرمود: به او عطا کن، چون گرفت و رفت، حضرت فرمود: او را برگردان، چون برگشت، گفت: سؤال کردم و عطا کردی، و بعد از عطا چرا مرا برگرداندی؟ فرمود: رسول خدا ﷺ فرمود: بهترین صدقه آن است که فقیر را غنی کند، و ما تو را به این عطا بی‌نیاز

---

۱. الکافی، ج ۴، ص ۸

۲. الأمالی للشیخ الطوسی، ص ۶۷۷؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۵۴

نکردیم، این انگشتر را بگیر که قیمت آن ده هزار درهم است، هر وقت محتاج شدی به این قیمت آن را بفروش»<sup>(۱)</sup>.

۹- از اسحاق بن ابراهیم بن یعقوب روایت شده است که گفت:

«نزد ابی عبدالله ﷺ بودم، مردی از اهل خراسان آمد و گفت: یا بن رسول الله، من از دوستان شما هستم، و بین من و شما فاصله زیادی است، و دستم خالی است، و نمی‌توانم به اهل خود برگردم. امام به طرف راست و چپ نگاه کرد، فرمود: معروف و خوبی به دیگران، آن است که بدون سؤال به او عطا کنی، آنچه بعد از سؤال داده می‌شود در برابر آبروی اوست. آن درخواست کننده شب را بین یأس و امید می‌گذارند و نمی‌داند به چه کسی برای حاجت خود رو آورد، پس عزم می‌کند که به تو رو آورد، و چون به تو رو آورد قلب او مضطرب و خون در چهره او جمع شده است، نمی‌داند آیا از نزد تو به ناامیدی و ردّ حاجت خود برمی‌گردد یا به سرور برآمدن حاجتش؛ اگر حاجتش را برآوردی چنان می‌بینی که به او خوبی و احسان و صله کرده‌ای، حال آن که رسول خدا قسم یاد کرد که آن رنج و زحمتی که او از سؤال

کردن از تو کشیده است بزرگتر است از معروف و عطایی که از تو به او رسیده است؛ پس پنج هزار درهم برای آن مرد خراسانی جمع کرده و به او دادند»<sup>(۱)</sup>.

از این جهت با آن که چهارصد درهم را به آن سائل داده بود، چون به او احسانی نکرده بود، و آنچه به او داده بود با ذلت سؤال او برابر نبود، او را خواست که به او احسان کند، احسانی که برای همیشه ذلت سؤال را از او بزدايد، و عزت غنا را به او ارزانی کند.

\*\*\*

آنچه از احادیث مربوط به اصول عقاید از آن حضرت باقی مانده است، بیش از آن است که در این مختصر بگنجد؛ ما نمونه‌هایی از آنها را در هر یک از این اصول می‌آوریم.

### نمونه‌ای از کلمات آن حضرت علیه السلام در معرفت و توحید خداوند متعال

مردی به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد:

«یا بن رسول الله دلتنی علی الله ما هو، فقد أكثر علی المجادلون و حیرونی. فقال له: یا عبدالله، هل رکبت سفینة

---

۱. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۶۱

قط؟ قال: نعم. قال: فهل كسر بك حيث لا سفينة تنجيك و لا سباحة تغنيك؟ قال: نعم، قال: فهل تعلق قلبك هنالك أن شيئاً من الأشياء قادر على أن يخلصك من ورطتك؟ قال: نعم، قال الصادقُ ﷺ: فذلك الشئ هو الله القادر على الإنجاء حيث لا منجى و على الإغاثة حيث لا مغيث»<sup>(۱)</sup>.

راه رسیدن به ایمان به پروردگار متعال سه راه است:

الف: معرفت و شناختن خداوند متعال به ذات قدّوس او، که این معرفتِ اولیای خدا است؛ و در کلام سید اولیاء حضرت علی ﷺ: یا من دل علی ذاته بذاته<sup>(۲)</sup> (ای کسی که به ذات خود بر ذات خود دلالت کردی)؛ و در کلام

---

۱. بحار الانوار، ج ۳، ص ۴۱ (یا بن رسول الله مرا دلالت کن بر الله که او چیست؟ زیرا بسیار شدند بر من کسانی که مجادله می‌کنند و مرا به حیرت انداختند. حضرت فرمود: یا عبدالله آیا هرگز کشتی سوار شده‌ای؟ گفت: بلی، فرمود: آیا کشتی شکسته شده‌ای در جایی که نه کشتی است که تو را نجات دهد، و نه شنایی است که تو را بی‌نیاز کند؟ گفت: بلی، فرمود: آیا در آن جا تعلق قلب و خاطر به قادر و توانایی پیدا کردی که تو را از آن ورطه خلاص کند؟ گفت: بلی، حضرت فرمود: پس همان الله است که قادر است بر نجات دادن، آن جا که نجات دهنده‌ای نیست، و بر کمک کردن، آن جا که کمک کننده‌ای نیست)

۲. بحار الانوار، ج ۸۴، ص ۳۳۹

حضرت زین العابدین علیه السلام آمده است: یک عرفتک و انت دلالتی علیک<sup>(۱)</sup> (به تو شناختم تو را، و تو دلالت کردی مرا بر خودت).

ب: فطرت انسان، که هنگام انقطاع از خلق و ناامیدی از هر دادرسی، ظهور می‌کند.

ج: تفکر در مخلوقات خدا، به احتیاج ممکنات در ذات و صفات به غنی بالذات، و آیات علم و قدرت و حکمتی که در خلقت هر موجودی نمایان است، و نظمی که بر جزء و کل جهان حاکم است.

امام در این حدیث شریف طریق دوم را بیان فرموده است و این معرفت و ارتباط فطری با خداوند متعال، چنانکه هنگام بیچارگی به انقطاع مطلق از غیر او وجدان می‌شود، می‌توان در حال اختیار با دو بال علم و عمل به آن رسید:

اول: آن که انسان به نور عقل حجاب جهل و غفلت را بر طرف کند و ببیند که وجود و کمالات هر موجود از خودش و به خود او نیست، و بباید که همه منتهی می‌شود به

ذات قدوسی که ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾<sup>(۱)</sup>، ﴿هُوَ اللَّهُ الْخَلَّاقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾<sup>(۲)</sup>

دوم: آن که به وسیله طهارت و تقوی کدورت آلودگیها و رذایل نفسانی را از گوهر جان بزداید، که بین خدا و بنده او جز حجاب جهل و غفلت و کدورت گناه حاجب و مانعی نیست، که باید با جهاد علمی و عملی بر طرف شود:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَلُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾<sup>(۳)</sup>

طریق سوم را در احادیثی تعلیم فرموده‌اند که بعضی از آنها در ذیل ذکر می‌شود:

۱- «زندیقی از آن حضرت سؤال کرد که چه دلیلی بر صانع عالم است؟ امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:

«اگر به بنایی نظر کنی علم پیدا می‌کنی که آن بنای مشید بناکننده‌ای دارد، هر چند بانی را ندیده باشی. پرسید

---

۱. سوره حدید، آیه ۳ (اوست اوّل و آخر و ظاهر و باطن و او به هر چیزی داناست)

۲. سوره حشر، آیه ۲۴ (اوست خداوند آفریننده پدید آورنده صورت‌ساز، برای اوست اسماء حسنی)

۳. سوره عنکبوت، آیه ۶۹ (و آنان که در راه ما جهاد کردند هر آینه آنان را به راه‌های خودمان هدایت می‌کنیم).



صانع عالم چیست؟ فرمود: چیزی است بر خلاف سایر اشیاء، نه جسم است، نه صورت، نه به حواس پنجگانه احساس می‌شود، نه اوهام او را ادراک می‌کند، و نه روزگار بر او نقصان وارد می‌کند، و نه زمان او را متغیر می‌نماید»<sup>(۱)</sup>.

۲- «به ابن ابی العوجاء فرمود:

«آیا مصنوعی یا غیر مصنوع؟ گفت مصنوع نیستم.

فرمود: اگر مصنوع بودی چگونه بودی؟ متحیر ماند و بیرون رفت»<sup>(۲)</sup>.

۳- «به ابن ابی العوجاء در مسجد الحرام فرمود:

«اگر امر چنان باشد که اینها می‌گویند، آنها به سلامت نائل شده‌اند و شما به هلاکت، و اگر چنان نباشد شما و آنها برابرید. گفت: آنها چه می‌گویند و ما چه می‌گوییم؟ گفتار ما و آنها یکی است، فرمود: چگونه گفتار شما و آنها یکی است، آنها می‌گویند: معاد و ثواب و عقاب است، برای آسمان خدائی است، آسمان معمور است، و شما گمان می‌کنید خراب است و احدی در آن نیست. گفت: اگر امر چنانست که می‌گویی چرا خدا برای خلق خود ظاهر نمی‌شود، که آنها را

---

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۶۹؛ بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۹

۲. الاحتجاج، ج ۲، ص ۷۱؛ الکافی، ج ۱، ص ۷۶

به عبادت خود دعوت کند تا اختلاف از میان برود، و چرا خود در حجاب است و رسولان را فرستاده؟ و اگر خود مباشر دعوت بود به ایمان به او نزدیک‌تر بود.

فرمود: چگونه از تو در حجاب است کسی که قدرتش را در نفس تو نشان داده؟!!

بود تو بعد از نبودت، و بزرگی تو بعد از کوچکیت، و قوت تو بعد از مرضت، و رضای تو بعد از غضبت، و غضب تو بعد از رضایتت، و حزن تو بعد از شادیت، و شادی تو بعد از حزنت، و حبّ تو بعد از بغضت، و بغض تو بعد از حبّت، و عزم تو بعد از اباء و امتناعت، و امتناع تو بعد از عزم، و شهوت تو بعد از کراهتت، و کراهت تو بعد از شهوتت، و رغبت تو بعد از هیبتت، و رهبت تو بعد از رغبتت، و امید تو بعد از یأس، و یأس تو بعد از امیدت، خطور آنچه که نبود به ذهن تو در وهمت، و زوال آنچه به او معتقد بودی از ذهنت، و همچنان آثار قدرت خدا را در نفس من می‌شمرد که نمی‌توانستم انکار کنم، تا حدی که گمان کردم بین من و او خدا ظاهر می‌شود»<sup>(۱)</sup>.

اگر کسی در بیابانی بنایی مشاهده کند - هر چند ساده - از

نظر قواعد معماری، بی تأمل می‌گوید: چه کسی این بنا را ساخته است، و نمی‌گوید چه شده که این بنا پیدا شده؟ تردیدی نیست که عقل و فطرت در هر پدیده پدیدآورنده را جستجو می‌کند، و معلول را منفک از علت نمی‌بیند، و سطح، سقف، در و دیوار را نشانه دانش و بینشی می‌بیند که هر قسمتی از بنا را با در نظر گرفتن کاربرد آن به کار گرفته، و به تناسب دقتی که در نقشه ساختمان از نظر اصول مهندسی به کار گرفته شده، به مراتب دانش سازنده پی می‌برد. آیا دلالت آن بنا - هر چند کاخ سلطنتی باشد - بر علم و حکمت بنا، با حکایت کاخ رفیع جهان از علم و حکمت بانی آن قابل مقایسه است؟!

۴- «چنانکه امام ششم به مفضل فرمود:

«اگر به فکر خود در عالم تأمل کنی، و به عقل خود آن را تمییز دهی، جهان را همچون خانه‌ای بنا شده می‌بینی، که تمام آنچه بندگان خدا به آن احتیاج دارند در آن مهیا گشته است، آسمان همچون سقف بلند این خانه، و زمین همچون فرش گسترده آن است. ستارگان مانند چراغهای انباشته و مرتب در سقف آن، و گوهرهای مخزونه در معادن همانند ذخیره‌های آن است، و هر چیزی در این خانه مهیا

شده است، و انسان همانند صاحب‌خانه در آن است که انواع نباتات برای حوائج او، و اصناف حیوانات برای مصالح و منافع او فراهم شده است؛ کلّ این بنا و جهان و هر یک از اجزای آن دلالت می‌کند که به ید قدرت علیم حکیمی ساخته و پرداخته شده است، که هر یک دلیل وجود، علم، قدرت، اراده و حکمت بی‌پایان اوست و ارتباط اجزای جهان و نظام واحد حاکم بر آن دلالت بر خالق یکتا می‌کند»<sup>(۱)</sup>.

و همچنین به او فرمود: «در حکمتی که در آفرینش درخت و گیاهان است تأمل کن که گیاه مانند حیوان محتاج به غذا است، و دهانی مانند دهان حیوان ندارد، پس ریشه‌های آن را در زمین فرو برده تا غذا را از زمین بکشد، و به شاخه‌ها و برگ‌ها و میوه‌ها برساند، زمین همچون مادّز نباتات را در دامن تربیت خود گرفته، و ریشه گیاه برای غذا گرفتن از این مادر دهان گشوده است، و همچنان که خیمه اگر بخواهد راست بایستد و در مقابل تندبادها سقوط نکند باید به وسیله طنابها از هر طرف استوار شود، ریشه‌های درخت هم در زمین از هر طرف منتشر می‌شود تا درخت را سرپا نگاه دارد، و اگر این چنین نبود چگونه این نخل بلند

---

۱. بحار الانوار، ج ۳، ص ۶۱

در مقابل تندبادها ثابت قدم می‌ماند!

تأمل کن مفضل! آفرینش یک برگ را می‌بینی که در هر برگ درخت عروق و رگهایی است، از عروق درشتی که در طول و عرض برگ پراکنده شده‌اند، و از عروق باریکی که در خلال آن عروق درشت با دقت در کنار اجزای برگ بافته شده‌اند، که اگر با دست بافته می‌شد دست بشر در یک سال از ساختن برگهای یک درخت فارغ نمی‌شد، و محتاج به آلات و حرکتها بود.

در چند روز بهار کوه و دشت از این برگهای با آن بافتها پر می‌شود بدون هیچ حرکت و کلامی، و فقط به اراده نافذ در همه چیز و امر مطاع خداوند متعال.

آن عروق باریک مانند موی رگهای بدن در تمام اجزای برگ پراکنده شده، که غذا را به هر جزیی برساند، و عروق درشت به صلابت و متانتش اجزای برگ را از پراکندگی نگه دارد.

تامل کن در حبوب و دانه‌ها، که آنها را در ظروفی مانند کیسه قرار داده تا از آفتها محفوظ بمانند، و به ثمر برسند و از دستبرد طیور مصون باشند»<sup>(۱)</sup>.

این چه علم و حکمتی است که در آب و خاک مایه و مرگ پوست و دانه را فراهم کرده است اما مغز آن را به حیات گیاهی زنده می‌کند؟!

ریشه را قدرتی می‌دهد که زمین را بشکافد و در ظلمت خاک قوت و غذای گیاه را جذب کند؛ و در هر قسمت از سفره خاک قوت درختان مختلف را مهیا کرده، تا هر گیاهی و درختی غذای مخصوص خود را بیابد، و ریشه هر درختی را طوری قرار داده است که جز قوت مخصوص خود را که میوه مخصوص آن درخت را می‌دهد جذب نکند، و با قوه جاذبه زمین مبارزه کند، و آب و غذا را به ساقه و شاخه بفرستد، و مقارن با فعالیت ریشه در دل خاک برای جستجوی غذا و آب، فعالیت ساقه در فضا برای تهیه نور و هوا شروع شود «کلّ میسر لما خلق له»<sup>(۱)</sup> و هر چه کوشش شود ریشه‌ای را که برای فرورفتن در اعماق خاک ساخته شده، و ساقه‌ای را که برای سرکشیدن به فضا پرداخته شده از آن سنت حکیمانه باز دارند، و برعکس، ریشه را به جانب فضا و ساقه را به زیر خاک ببرند، آن دو با قانون شکنی

---

۱. بحار الانوار، ج ۴، ص ۲۸۲ (هر چیزی میسر است برای آن چیزی که برای آن آفریده شده است).

مبارزه می‌کنند، و مسیر طبیعی خود را می‌پیمایند: ﴿وَ لَنْ  
تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾ (۱)

تنها تأمل در آفرینش یک درخت و عروقی که از ریشه آن به هزاران برگ و با نظامی بهت‌انگیز کشیده شده، و قدرتی که به هر سلولی از سلولهای برگ داده شده که آب و غذای خود را توسط ریشه از اعماق زمین جذب کند، کافی است که انسان به علم و حکمت نامتناهی ایمان بیاورد:

﴿أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَلَمْ يَعْزِمْنَا بِهِنَّ أَنْ يَنْبِتْنَ فِيهَا شَجَرَهَا أَلَمْ يَعْزِمْنَا بِهِنَّ أَنْ يَنْبِتْنَ فِيهَا﴾ (۲)، ﴿أَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ﴾ (۳)، ﴿وَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ﴾ (۴)

۱. سوره احزاب، آیه ۶۲ (و هرگز برای سنت خدا تبدیلی نمی‌یابی)
۲. سوره نمل، آیه ۶۰ (آیا چه کسی آفرید آسمانها و زمین را، و برای شما از آسمان آبی نازل کرد، پس رویانیدیم به آن آب باغهایی که دارای خرمی است، نبود برای شما که برویانید درخت آنها را، آیا الهی است با الله، بلکه آنها قومی هستند که عدول می‌کنند از حق)
۳. سوره واقعه، آیه ۷۲ (آیا شما درختش را پدید آوردید یا ما بپیم پدیدآورندگان)
۴. سوره حجر، آیه ۱۹ (ورویانیدیم در آن از هر چیز موزون و سنجیده شده)

به هر گیاهی و درختی که بنگرید از ریشه تا میوه‌اش  
آیت علم، قدرت و حکمت حقّ است، و سر سپرده آیینی  
است که برای پرورش آن مقرر شده است: ﴿وَالنَّجْمُ  
وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ﴾<sup>(۱)</sup>

همچنان که تأمل در زندگی هر حیوانی راهنمای آدمی  
به خداست.

۵- «ابوشاکر دیصانی بر امام ششم علیه السلام وارد شد، و گفت:  
یا جعفر بن محمد، مرا بر معبود من دلالت کن؛ طفل  
صغیری با تخم مرغی بازی می‌کرد، امام علیه السلام آن تخم مرغ را  
گرفت و فرمود:

ای دیصانی این حصار است مکنون، پوستی غلیظ دارد،  
و زیر پوست غلیظ پوست رقیقی است، و زیر آن پوست رقیق  
طلای مایع و نقره روانی است که هیچ یک به دیگری مخلوط  
نمی‌شود، نه از اندرون این حصار محکم مصلحی بیرون آمده  
تا خبر از اصلاح آن بدهد، و نه از بیرون مفسدی در آن  
داخل شده تا خبر از افساد آن بدهد، و نه کسی می‌داند که  
این تخم مرغ برای نر آفریده شده است یا برای ماده»<sup>(۲)</sup>.

۱. سورة الرحمن، آیه ۶ (و گیاه و درخت سجده می‌کنند)

۲. بحار الانوار، ج ۳، ص ۳۱



آن حصار محکم از ماده آهکی تصفیه شده را که در آن اسراری نهفته است، کدام تدبیر ساخته است و آن را از دانه‌هایی که مرغ می‌خورد جدا کرده، و در تخم‌دان او همچون مأمنی برای پرورش جوجه فراهم کرده، و در آن نطفه را مانند گوهری در صدف جا داده، و چون جوجه از مادر جداست و در دوران جنینی رحمی نیست که جوجه از آن غذا بگیرد، غذای او را در همان حصار کنار او آماده کرده است، و بین جدار آهکی غلیظ و جوجه و غذای او، پوست لطیفی را قرار داده است که از غلظت آن حصار آسیبی به جوجه و غذای او وارد نشود؛ و در آن عرصه تاریک و ظلمانی اعضا و قوای جوجه از استخوانها، عضلات، عروق، اعصاب و حواس - که تنها مطالعه در ساختمان چشم آن حیوان، محیر العقول است - هر یک را به جای خود به وجود آورده است، و چون باید برای ارتزاق دانه‌ها را از لابلاهای سنگ و خاک تهیه کند، دهان او را به منقاری از جنس شاخ مجهز می‌کند که از برخورد با سنگ‌های زمین آسیب نبیند، و برای این که رزق او فوت نشود، چینه‌دانی به او می‌دهد که هر دانه را که پیدا می‌کند از دست ندهد و در آن محفظه نگهداری کند که به تدریج به هاضمه تحویل

دهد، و پوست او را به بال و پر می‌پوشاند و به این وسیله از سرما و گرما و آسیبها و آزار جانوران آن پوست لطیف را حفظ می‌کند؛ گذشته از ضروریات و واجبات زندگی حیوان از مستحبات هم که آرایش ظاهر اوست غفلت نمی‌کند، و آن بال و پر را به رنگهای دل‌پذیر رنگ‌آمیزی می‌کند، که امام ﷺ فرمود: تنفلق عن مثل ألوان الطواويس<sup>(۱)</sup>.

و چون برای این تکامل حرارت موزون سینه مرغ لازم است، حیوانی که فقط تاریکی شب او را از حرکت و تلاش باز می‌دارد، ناگهان حالتی پیدا می‌کند که از تکاپو می‌افتد، و تا زمانی که احتیاج به آن حرارت است بر روی تخم می‌خوابد. آیا کدام حکمت است که این خمودی را بر مرغ مسلط می‌کند تا جنبش حیات را در جوجه به وجود آورد؟! و کدام استاد است که به او می‌آموزد که تخم را در شبانه روز بگرداند تا تعادل اعضا به هم نخورد، و هنگامی که خلقت جوجه تمام شد، جوجه را راهنمایی می‌کند که با منقار خود حصار محکم را بشکند، و پا به عرصه جهانی بگذارد که برای زندگی در آن جهان، آن اعضا و قوا به او داده شده

---

۱. بحار الانوار، ج ۳، ص ۳۲ (شکافته می‌شود و همانند رنگهای طاووسها نمایان می‌گردد).

است، و مرغی که به غریزه حیوانی جز جلب ملایمات و دفع ناملایمات حیات خود، عامل دیگری در او مؤثر نبود، ناگهان انقلابی در او به وجود می‌آید، که برای حفظ جوجه سینه خود را سپر بلا می‌کند، و تا وقتی که جوجه احتیاج به نگهداری دارد این عاطفه در او باقی می‌ماند؟!

آیا مطالعه در یک تخم مرغ کافی نیست که ما را راهنمایی کند به آن کس که: *خَلَقَ فَسَوَّىٰ \* وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ*. (۱)

به این جهت امام علیه السلام به ابوشاکر فرمود: «اُتْرَى لَهَا مَدْبِرًا؟ قَالَ: فَاطْرُقَ مَلِيًّا، ثُمَّ قَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّكَ إِمَامٌ وَحُجَّةٌ مِنَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَأَنَا تَائِبٌ مِمَّا كُنْتُ فِيهِ». (۲)

۶- «ابوشاکر دیصانی از امام علیه السلام پرسید: دلیل آن که برای تو صانعی وجود دارد چیست؟ فرمود:

وَجَدْتُ نَفْسِي لَا تَخْلُو مِنْ أَحَدِي جِهَتِينَ - إِمَّا أَنْ أَكُونَ

---

۱. اشاره به سوره اعلیٰ، آیه ۲ و ۳ (آنکس که آفرید پس راست و برابر کرد، و آن که تقدیر کرد پس هدایت کرد).

۲. بحار الانوار، ج ۳، ص ۳۲ (امام فرمود: آیا مدبری برای آن می‌بینی؟ پس مدتی طولانی سکوت کرد و سپس شهادت به وحدانیت خدا و رسالت پیغمبر و امامت آن حضرت داد و نسبت به آنچه در آن بود توبه نمود).

صنعتها أنا أو صنعها غيري، فإن كنت صنعتها أنا، فلا يخلو من أحد معنيين. أما إن أكون صنعتها و كانت موجودة، أو صنعتها و كانت معدومة، فإن كنت صنعتها و كانت موجودة فقد استغنت بوجودها عن صنعتها، و إن كانت معدومة فإنك تعلم إن المعدوم لا يحدث شيئاً، فقد ثبت المعنى الثالث إن لي صانعاً و هو الله رب العالمين»<sup>(۱)</sup>.

چیزی که نبود و موجود شد، یا خود او، خود را موجود کرده است، یا غیر او؛ اگر خودش، خود را موجود کرده یا هنگامی که موجود بوده سبب وجود خود شده، یا هنگامی که نبوده؛ در صورت اول، به موجود، وجود بخشیدن است و این محال است؛ و در صورت دوم باید معدوم، علت وجود شود، و آن هم محال است، و اگر غیر او، او را به وجود آورده، اگر آن غیر مانند آن چیز نبوده و موجود شده، حکم او حکم همان چیز است.

پس به ضرورت عقل هر چه نبوده و موجود شده، باید وجود آورنده و سازنده‌ای داشته باشد که عدم و نیستی در ذات او راه نداشته باشد.

از این رو تمام تطوّرات و پدیده‌های جهان، دلیل وجود پدید آورنده‌ای است که پدید آورنده ندارد، و همه آنها

مصنوعات و مخلوقات خالقی است که مصنوع و مخلوق نیست.

۷- «عبدالله بن سنان از آن حضرت از لا تدرکه الابصار

سؤال کرد، فرمود:

«مراد از آیه احاطه بصیرت به خداوند متعال است،

چنان که فرمود: **قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ**

**فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا**<sup>(۱)</sup>، مراد کوری و بینایی

چشم نیست»<sup>(۲)</sup>.

خدایی که به دید باطن دیدنی نیست بزرگتر از آن است

که به چشم دیده شود. این منتهای معرفت شایسته مقام ربوبیت

است، که انوار حواس و افکار و عقول در مقابل نور ذات

قدوس او خاموش است، و رؤیت ذات قدوس او نه به رؤیت

قلوب و بصر و بصیرت، و نه به مشاهده عیان و ادراک اذهان

است، بلکه رؤیت او رؤیت قلوب به حقایق ایمان است.

۸- از هشام بن حکم روایت شده که:

«مردی از آن حضرت سؤال کرد که: خدا رضا و سخط

---

۱. سوره انعام، آیه ۱۰۳ و ۱۰۴ (آیات الهی و کتب آسمانی که سبب

بصیرت شماس است البته از طرف خدا آمده پس هر کس بصیرت یافت خود

به سعادت رسید و هر کس کور بماند خود در زیان افتاد).

۲. بحار الانوار، ج ۴، ص ۳۳

دارد؟ فرمود: بلی، ولی رضا و غضب او مانند رضا و غضب خلق نیست، چون رضا و غضب در خلق موجب انتقال از حالی به حال دیگر می‌شود، و خالق منزله از آن است که عارضه‌ای بر او عارض و دخیلی بر او داخل شود؛ این خاصیت موجود مرکب است، و خداوند واحدی است احدی در ذات خود؛ و معنای رضای او ثواب او، و معنای سخط او عقاب اوست؛ تحول حالات صفت آفریده عاجز و محتاج است، و خداوند تبارک و تعالی قوی و عزیزی است که حاجتی به چیزی از آنچه آفریده است، ندارد، و خلق او همگی محتاج او هستند، این است و جز این نیست که همه چیز را بدون حاجت و سبب آفرید<sup>(۱)</sup>.

۹- در حدیث دیگر از آن حضرت آمده است:

«الله نوری است که ظلمتی در او نیست، (زیرا هر نوری چه مادی چه مجرد آمیخته به ظلمت احتیاج - در هستی و وجودش - به نور بالذات است) و زنده‌ای است که مرگ در او نیست، و عالمی است که جهل در او نیست؛ و صمدی است که راه برای نفوذ در او نیست؛ او نوری الذات، حی الذات،

عالم الذات، صمدی الذات است»<sup>(۱)</sup> واحدی است که ثانی ندارد، و احدیتی است که اجزای خارجی و ذهنی ندارد.

۱۰- در روایتی از عبدالله بن سنان است که ابو عبدالله فرمود:  
«در ربوبیت عظمی و در الهیت کبری است، بجز خدا کسی چیزی را از ناچیز به وجود نمی آورد، بجز خدا کسی جوهری را به جوهری منتقل نمی کند، به جز خدا کسی چیزی را از وجود به عدم منتقل نمی کند»<sup>(۲)</sup>.

هستی بخش بعد از نیستی، و نیست کننده بعد از هستی، و تبدیل کننده گوهر ذات قدرت مطلقه خداوندی است که  
﴿عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ است، و اراده نافذهای است: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾<sup>(۳)</sup>.  
۱۱- در روایتی آمده است:

«از آن حضرت سؤال شد: از این کلام خدا: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ﴾؛ اما اول را دانستیم، تفسیر آخر را بیان فرما.  
فرمود: هیچ چیز نیست جز آنکه در معرض تغیر و زوال و انتقال از رنگی به رنگی، و از هیئتی به هیئتی، و از صفتی به

۱. التوحید، ص ۱۴۰

۲. التوحید، ص ۶۸

۳. سوره یس، آیه ۸۲

صفتی، و از زیاده به نقصان، و از نقصان به زیاده است، الا رب العالمین که لم یزل و لا یزال به یک حالت است، او اول است قبل از هر چیز، و او آخر است بر آنچه که زوال پیدا نکرده، اسماء و صفات او لا یتغیر است»<sup>(۱)</sup>.

۱۲- مردی از آن حضرت پرسید:

«اساس دین توحید و عدل است و علم آن بسیار، آنچه وقوف بر آن سهل و حفظ آن میسر است بگو!

فرمود: اما توحید آن است که بر پروردگار خود روا نداری آنچه را بر خود روا می‌داری، و اما عدل آن است که آنچه تو را به آن ملامت کرده به خالق خود نسبت ندهی»<sup>(۲)</sup>.

مستفاد از کلام آن حضرت ﷺ در توحید این است که: آنچه بر انسان و کل جهان جایز و روا است احتیاج در وجود و کمالات وجود است، و تغیر و تبدل و تجزیه و ترکیب است، اگر حیاتی است قبلش عدم و بعدش مرگ است، و اگر علمی است توأم با جهل، و قبل و بعدش جهل است، و اگر قدرتی است توأم با عجز و قبل و بعدش عجز، و ناتوانی است، هر کمالی آمیخته به نقص، و هر وجدانی

---

۱. التوحید، ص ۳۱۴

۲. التوحید، ص ۹۶



ملازم با فقدان، و هر وجودی مقرون و مسبوق و ملحق به عدم است، و اگر این صفات بر خدا و خالق روا باشد، متصف به این صفات مرئوب است نه ربّ، و مخلوق است نه خالق؛ پس توحید آن است که آنچه بر خود جایز می‌دانی بر پروردگار خود جایز ندانی.

۱۳- امام ششم به هشام بن حکم فرمود:

«الا اعطیک جملة فی العدل والتوحید؟ قال: بلی، جعلت فداک. قال: من العدل ان لا تتهمه ومن التوحید ان لا تتوهمه»<sup>(۱)</sup>.

امام علی (علیه السلام) دو جمله در عدل و توحید به هشام تعلیم کرد: و از عدل است که خدا را متهم ننمایی و از توحید است که خدا را توهم نکنی.

جملة دوم ناظر به این است که آنچه در عقل و ادراک بگنجد قائم به عقل و ادراک است، و خداوند قیوم عقل، وهم و حس است، و ساخته و پرداخته عقل و وهم ممکن نیست که خالق عقل و وهم باشد؛ پس توحید آن است که خدا را توهم نکنی.

۱۴- آن حضرت فرمود:

«ان الله تبارك و تعالی خلو من خلقه، و خلقه خلو منه، و كل ما وقع عليه اسم الشيء ما خلا الله عزوجل فهو مخلوق، والله خالق كل شيء، تبارك الذی لیس كمثله شيء»<sup>(۱)</sup>.  
قدر گوهر این معرفت را کسانی می‌دانند که عظمت خلقت عالم و علم و حکمتی که در یک سلول تا بزرگترین منظومه‌ها و کهکشان‌ها تجلی کرده بیابند، و نظمی که بر جزء و کل نظام عالم حاکم است با ذره‌بین علوم ببینند، که چگونه علم و قدرت لا یتناهی میلیاردها کواکب را با نظام:  
﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾<sup>(۲)</sup> اداره می‌کند.  
و آیات علم و حکمت و قدرت در ترکیب کائنات دلیل اسماء حسنی و صفات علیای اوست و حکومت نظم واحد بر جهان گواه وحدت اوست.

و احتیاج و فقر ذاتی کائنات، وابستگی وجود آنها را در حدوث و بقاء به آن غنی بالذات نشان می‌دهد، که خدایی است که شباهت او به خلق، و شباهت خلق به او محال، و

۱. التوحید، ص ۱۰۵

۲. سورة یس، آیه ۴۰

تشبیه او به خلق و تشبیه خلق به او کفر است، و ادراک او به حسّ، خیال، وهم و عقل غیر ممکن است.  
سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر  
این ها نمونه هایی بود از کلمات امام ششم علیه السلام در معرفت و توحید خداوند عز و جل.

### نمونه ای از کلمات آن حضرت در نبوت

امام ششم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید:  
« اِنَّهُ لَمَّا اثْبَتْنَا اَنْ لَنَا خَالِقًا صَانِعًا مَتَعَالِيًا عَنَا و عَنْ جَمِيعِ مَا خَلَقَ و كَانَ ذَلِكُ الصَّانِعِ حَكِيمًا مَتَعَالِيًا لَمْ يَجْزِ اَنْ يَشَاهِدَهُ خَلْقُهُ و لَا يَلَامُسُوهُ فَيُبَاشِرُهُمْ و يَبَاشِرُوهُ، و يَحَاجُّهُمْ و يَحَاجُّوهُ، ثَبِتَ اَنْ لَهُ سَفَرًا فِي خَلْقِهِ، يَعْبُرُونَ عَنْهُ اِلَى خَلْقِهِ و عِبَادِهِ، و يَدُلُّونَهُمْ عَلَى مَصَالِحِهِمْ و مَنَافِعِهِمْ و مَا بِهِ بَقَاؤُهُمْ و فِي تَرْكِهِ فَنَاءُهُمْ، فَثَبِتَ الْاَمْرُونَ و النَّاهُونَ عَنِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ فِي خَلْقِهِ و الْمَعْبُرُونَ عَنْهُ جَلًّا و عِزًّا، و هُمُ الْاَنْبِيَاءُ عليهم السلام و صَفْوَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ، حُكَمَاءُ مُؤَدِّبِينَ بِالْحِكْمَةِ، مَبْعُوثِينَ بِهَا، غَيْرِ مُشَارِكِينَ لِلنَّاسِ - عَلَى مُشَارَكَتِهِمْ لَهُمْ فِي الْخَلْقِ و التَّرْكِيبِ - فِي شَيْءٍ مِنْ اَحْوَالِهِمْ، مُؤَيِّدِينَ مِنْ عِنْدِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ بِالْحِكْمَةِ، ثُمَّ ثَبِتَ ذَلِكُ فِي كُلِّ دَهْرٍ و زَمَانٍ مِمَّا اُتَتْ بِهِ

الرسول و الأنبياء من الدلائل و البراهين، لكيلا تخلو  
أرض الله من حجة يكون معه علم يدل على صدق مقالته و  
جواز عدالته»<sup>(۱)</sup>.

ابتدا اجمالی از بحث نبوت و خصائص پیغمبر ذکر می‌شود،  
و سپس مختصری شرح حدیث شریف را بیان می‌کنیم.

### نبوت و ضرورت تعلیم و تربیت الهی

بعد از آن که وجود خالق حکیم ثابت شد، ضرورت وجود  
نبوت و نبی ثابت می‌شود نخست ضرورت وجود تعلیم و  
تربیت الهی بیان می‌گردد

برای درک احتیاج بشر به هدایت انبیا باید خلقت انسان  
و هدف از این خلقت و عوامل رساننده و باز دارنده از آن  
هدف را شناخت، و رسیدگی به عمق این مباحث - چنان که  
از عنوان بحث پیداست - در این مختصر نمی‌گنجد، ولی به  
قدر ضرورت به بعضی از جهات اشاره می‌شود:

**الف:** انسان موجودی است دارای غرایز مختلف، و  
حیات آدمی از حیات نباتی که ضعیف‌ترین مرتبه حیات

---

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۶۸

است شروع می‌شود تا می‌رسد به حیات عقلانی.

آدمی مخلوقی است مرکب از طبع و عقل، و جسمی با حوایج محدود و جانی با خواسته‌های نامحدود؛ در ترقی و تعالی از ملائک بالاتر و در انحطاط و تنزل از بهائم پست‌تر.

«عن عبدالله بن سنان، قال سألت ابا عبدالله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام، فقلت: الملائكة افضل ام بنو آدم؟ فقال: قال امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام: ان الله عزّ وجلّ ركب في الملائكة عقلا بلا شهوة، و ركب في البهائم شهوة بلا عقل، و ركب في بنى آدم كليهما، فمن غلب عقله شهوته فهو خير من الملائكة، و من غلبت شهوته عقله فهو شرّ من البهائم»<sup>(۱)</sup>.

و این آفرینش آن چنان بدیع است که بعد از تسویه پیکر او و دمیدن روح مضاف به حق سبحانه و تعالی

---

۱. علل الشرایع، ج ۱، ص ۴ و ۵ (عبدالله بن سنان گفت: از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام پرسیدم، آیا ملائکه افضل هستند یا بنی آدم؟ امام عليه السلام فرمود که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب عليه السلام فرمود: هر آینه خداوند عزّ و جلّ در ملائکه عقل بدون شهوت، و در بهائم شهوت بدون عقل، و در بنی آدم هر دو را ترکیب کرد، پس کسی که عقل او بر شهوتش غلبه کند از ملائکه بهتر است، و کسی که شهوت او بر عقلش غالب شود از بهائم بدتر است)

در او<sup>(۱)</sup>، خلقتی استثنایی از تمام موجودات پیدا کرد، که عظمت آن از جمله: ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾<sup>(۲)</sup> پیداست.

آدمی درک می‌کند که برای زندگی محدود مادی ساخته نشده است، زیرا حکمت اقتضا می‌کند که ابزار متناسب با کار و کیفیت خلقت متناسب با هدف باشد.

اگر زندگی انسان محدود به حیات دنیوی بود برای او ادراک حیوانی و شهوت و غضبی که جلب ملایمات و دفع منافرات این حیات را بنماید کافی بود، ولی اعطای عقلی که عاشق علم نامحدود و آراستگی به زیور کمالات اخلاقی و عملی است، و فطرتی که هر مقام و منزلتی پیدا کند تشنه مرتبه بالاتر است، دلیل آن است که برای زندگی نامحدود ساخته شده چنان که در حدیث نبوی است: «ما خلقتم للفناء بل خلقتم للبقاء و انما تنقلون من دار الی دار»<sup>(۳)</sup>.

---

۱. اشاره به آیه کریمه ۲۹ از سوره حجر: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ (پس آنگاه که او را آراستم و در او از روح خویش دمیدم، پس بیفتید برایش سجده کنان).

۲. سوره مؤمنون، آیه ۱۴ (بعد انشاء کردیم او را آفرینش دیگری پس بلند مرتبه است خداوند که بهترین آفرینندگان است).

۳. بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۴۹ (برای فنا آفریده نشدید، بلکه برای ←

از طرفی حکمت حکیم علی الاطلاق ایجاب می‌کند که هر استعدادی که در نهاد انواع کائنات قرار داده است، عوامل فعلیت آن قابلیت را هم مهیا نماید، زیرا افاضه قوه‌ای که هرگز به فعلیت نرسد و طلبی که به مطلب نائل نشود لغو است.

علم و قدرت نامحدودی که اگر استعداد ثمر به دانه داده، آب و خاک و هوایی را هم که عوامل به ثمر رسیدن دانه در آنهاست برای به فعلیت رسیدن آن آفریده است، و اگر به نطفه انسان استعداد اعضا و جوارح مختلف داده، رحم مادر را برای فعلیت آن استعداد خلق کرده است، آیا چگونه ممکن است بذر عقل - که ثمرش علم و عمل است - و لطیفه روح را - که استعداد رسیدن به کمال علمی و خلقی و عملی و معرفه الله بالله را دارد - بیا فریند اما وسایل به ثمر رسیدن بذر عقل و فعلیت استعداد روح انسان را مهیا نکند، و او را به مقصود از خلقتش هدایت ننماید؟!

مگر ممکن است قانون ﴿اعطی کل شیء خلقه ثم هدی﴾<sup>(۱)</sup> در مورد انسان تخصیص بخورد؟!

---

→ بقا آفریده شدید، و این است و جز این نیست که از خانه‌ای به خانه دیگر منتقل می‌شوید)

۱. سوره طه، آیه ۵۰ (به هر چیزی آفرینش آن را داد پس هدایت کرد).

به این جهت ضرورت وجود هدایت الهی برای رسیدن انسان به هدف از خلقت روشن می‌شود.

ب: انسان به مقتضای فطرت خود در جستجوی سازنده و آفریننده خویش است و می‌خواهد بداند کیست که بعد از عدم او را به وجود آورده، و این قوا و اعضا و جوارح را به او داده، و او را بر سر خوان نعمت خود نشانده تا وظیفه عقلی خود را که شکر آن منعم حقیقی است انجام دهد.

از طرفی انسان ساحت قدس او را اجلّ و اعلا می‌بیند که خود با آن که سرا پا جهل است و خطا، و هوس است و هوی، با خداوندی که خالق حسّ و محسوس و وهم و موهوم و عقل و معقول است و عظمت جمال و کمال او لایتناهی است و سبوح و قدّوس از تمام نقایص و قبایح است، رابطه سؤال و جواب برای حلّ مشکل خود برقرار کند؛ به این جهت وجود واسطه‌ای لازم است که با داشتن صورت انسانی - که لازمه ارتباط با خلق است - دارای عقلی منزّه از خطا و نفسی مقدّس از هوی و سیرتی الهی - که به قانون تناسب فاعل و قابل لازمه ارتباط با خالق است - باشد، تا شایسته آن گردد که به نور و حی منور شود، و ابواب معارف الهیه را به روی بشر بگشاید، و او را از تفریط تعطیل عقل از



معرفت حق سبحانه و تعالی و افراط تشبیه<sup>(۱)</sup> حق به خلق به صراط مستقیم دین قیم هدایت کند: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ (۲)

ج: انسان دارای قدرت فکری است که می تواند نوامیس و اسرار طبیعت را استکشاف و استخدام کند، و همچنین هوی، هوس، شهوت و غضبی دارد که در اثر حدشکنی و افزون طلبی - که خاصیت طبیعت آدمی است - قناعت پذیر نیست، با این خصوصیت، صلاح و فساد زمین وابسته به صلاح و فساد انسان است: ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾ (۳) بلکه به مقتضای: ﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (۴) صلاح و فساد کرات دیگر نیز به

۱. افراط تشبیه: یعنی این که خدا را همانند خلق ببینند.

۲. سوره انعام، آیه ۱۵۳ (و همانا این است راه من که مستقیم است، پس پیرویش کنید، و پیروی نکنید راهها را که پراکنده تان کند از راه او، بدین توصیه کرده است شما را شاید تقوی پیشه کنید)

۳. سوره روم، آیه ۴۱ (ظاهر شد فساد در بیابان و دریا بدانچه که دستهای مردم فراهم کرد).

۴. سوره جاثیه، آیه ۱۳ (و مسخر کرد برای شما آنچه در آسمانها ←

صلاح و فساد او بستگی دارد، و آنچه اصلاح چنین موجودی را تضمین می‌کند تنها هدایت الهی است، که اعتدال فکری او را به عقاید حقّه و اعتدال روحی او را به اخلاق فاضله و اعمال صالحه تأمین می‌نماید.

د: زندگانی انسان در اثر احتیاجات گوناگون وابسته به اجتماع است، و این وابستگی تأثیر و تأثر متقابل و در نتیجه حقوق مختلف را ایجاد می‌کند، و بدون احقاق حقوق، حیات اجتماعی قابل بقا نیست، و تأمین آن حقوق هم میسر نیست مگر به وضع و اجرای قوانینی مصون از نقص و خطا، و همچنین مبرّا بودن مقام وضع و اجرا از تأثر از مصالح شخصی و انحراف از حقّ و عدالت؛ و این مهمّ محقّق نمی‌شود مگر به وسیله قوانین و مقرّرات و مجریان الهی: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكُتُبَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾<sup>(۱)</sup>

اکنون که به این جهات ضرورت هدایت انسان به مبدأ و

---

→ و آنچه در زمین است، همگی از اوست همانا در آن است نشانه‌هایی برای گروهی که اندیشه کنند)

۱. سوره حدید، آیه ۲۵ (همانا به تحقیق فرستادیم پیغمبران خویش را با دلایل و حجتها و نازل کردیم با ایشان کتاب و میزان را تا مردم به قسط قیام کنند).

معاد و هدف از آفرینش ثابت شد، و لزوم رسیدن آدمی به کمال نظری و عملی و تعدیل هوسهای نفسانی و تأمین حقوق فردی و اجتماعی وی روشن گردید، باید دانست که این مقاصد جز از طریق وحی و نبوت میسر نیست، و کفایت این مهمات از عهده مغز آلوده به خطا، و دست بسته به قید هوس و هوی ساخته نیست، و با چراغ اندیشه و فکر نقاط ابهامی که در فطرت اوست روشن نمی شود.

انسانی که با مشعل افکار نوابغ خود به جستجوی اسرار جهان برخاست، اما ناگهان آنچه در ترکیب بدن از عناصر اربعه و پیدایش علل و امراض از چهار طبع مخالف پنداشته بود باطل شد، و آنچه نسبت به خلقت جهان از خاک و آب و هوا و آتش و اجرام آسمانی غیر قابل خرق و التیام یافته بود، پنبه شد، و روشن گردید که از نزدیکترین موجودات به خود که ترکیب بدن خویش است، و علل صحت و مرضش خبر نداشته، و آنچه در نزدیکترین کرات سماوی که ماه است می پنداشته خطا بوده، آیا چراغ فکر این انسان می تواند او را به معرفت مبدأ و معاد و موجبات سعادت و شقاوت او هدایت کند؟! دانش انسانی که از ادراک اسرار نهفته در دل ذره ای عاجز است چگونه می تواند راهنمای آغاز و انجام انسان و

جهان و مشک‌گشای وی در معرفت مبدأ و معاد و راهنمای سعادت دنیا و آخرت او باشد؟! «فبعث فیهم رسله و واتر الیهم انبیاءه لیستأدوهم میثاق فطرته و یذکروهم منسی نعمته و یحتجوا علیهم بالتبلیغ و یشیروا لهم دفائن العقول و یروهم آیات المقدره»<sup>(۱)</sup>.

### خصائص پیغمبر

پیغمبر دارای خصایصی است که به ذکر دو خصوصیت اکتفا می‌شود:

#### الف - عصمت:

برای اثبات عصمت انبیا دلایلی است که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

۱- برای رسیدن هر موجود به کمالی که برای آن آفریده

---

۱. نهج البلاغه خطبه اول: (پس خدا در آنان فرستادگان خود را برانگیخت، و پی در پی فرستاد تا ادای میثاقی را که خداوند با فطرت انسانها بسته بود از آنها بطلبند، و آنان را به نعمت فراموش شده متذکر بنمایند - اشاره به آیه ۷ از سوره مائده: ﴿ وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ ﴾ - و به تبلیغ وحی خدا حجت را بر آنان تمام کنند، و دفینه‌ها و گنجهای عقول آنان را برافشانند، و آیات قدرت خداوند را به آنان ارائه دهند).

شده سنت و آیینی است، و از مباحث گذشته روشن شد که هدایت الهی و دین حق سنت و آیین رسیدن انسان به کمال مقصود از خلقت اوست.

و تحقق آن کمال وابسته به تبلیغ و اجرای این سنت و آیین است، و پیغمبر عهده‌دار تعلیم و تربیت انسان بر اساس این سنت است، و اگر تخلفی در تبلیغ و اجرای این سنت رخ دهد نقض غرض است، و تخلف مبلغ وحی و مربی به تربیت الهی، یا در اثر خطا و یا در اثر هوی است، و هر کدام که باشد مقصود نهایی حاصل نخواهد شد.

نتیجه آن که کمال هدایت الهی کمال هادی را می‌طلبد، و عصمت سنت و آیین خداوند که ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾<sup>(۱)</sup> مستلزم عصمت معلم و مجری سنت و آیین است.

۲- دین از نظر عقلی و نقلی برای آن آمده است که انسان را به حیات طیبه زنده کند: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ

---

۱. سوره فصلت، آیه ۴۲ (نمی‌آید آن قرآن را هیچ باطلی از پیش روی و نه از پشت سر آن).

بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١﴾ (۱) آب حیات طیبۀ انسان ایمان و عمل صالح است که مجموعه دین را تشکیل می‌دهد، و مسیر این آب حیات وجود پیغمبر است، و اگر مسیر آلوده باشد آب هم آلوده می‌شود، و از آب آلوده حیات طیبۀ به ثمر نمی‌رسد.

۳- چون حصول غرض از بعثت به اطاعت امر و نهی پیغمبر است، و از طرفی اطاعت خطا کار و گنهکار جایز نیست، بنابراین معصوم نبودن پیغمبر از خطا و گناه موجب نقض غرض و بطلان نتیجه بعثت است.

۴- اگر پیغمبر معصوم از خطا و لغزش نباشد برای امت یقین به صدق و صحّت گفتار او در تبلیغ و وحی حاصل نخواهد شد، و اگر معصوم از گناه نباشد با آلودگی به گناه از انظار ساقط می‌شود، و گفتار عالم بی‌عمل و واعظ غیر متعظ در نفوس مؤثر نیست، و غرض مقصود از بعثت حاصل نخواهد شد.

۵- منشأ خطا و گناه ضعف عقل و اراده است؛ عقل کاملی که به اتصال به وحی به حقّ الیقین رسیده و هر چیز را

---

۱. سوره نحل، آیه ۹۷ (آن کسی که کردار شایسته کند از مرد یا زن در حالی که مؤمن باشد، هر آینه او را به حیات پاکیزه زنده می‌کنیم، و همانا پاداششان دهیم البته مزدشان را به بهتر از آنچه که می‌کردند).

چنان که هست می بیند، و اراده ای که جز به اراده خداوند متعال متأثر نمی شود، مجالی برای خطا و گناه در وجود پیغمبر باقی نمی گذارد.

### ب - معجزه

پذیرفتن هر ادعایی نیازمند به دلیل است، و رابطه بین دلیل و مدعا باید به گونه ای باشد که یقین به حقیقت دعوا قابل انفکاک از دلیل نباشد.

مدعای پیغمبر سفارت از ناحیه خداوند متعال است، و این مدعا جز به تصدیق گفتار او از ناحیه خداوند ثابت نمی شود، و معجزه تصدیق عملی خداوند نسبت به ادعای پیغمبر است، زیرا حقیقت معجزه امری است که - بدون وساطت سبب عادی - به اراده محیط بر اسباب و مسببات، و تأثیر سبب در مسبب، و تأثر مسبب از سبب موجود می شود. کسی که ادعای نبوت کند و از نظر عقلی صدق او ممکن باشد و همراه این دعوا خارق عادت از او ظاهر شود گواه قطعی حقیقت او است، زیرا اگر بر حق نباشد خرق عادت به وسیله او تصدیق کاذب و موجب گمراهی خلق است؛ و ساحت قدس ربوبیت منزّه از آن است.

### شرح مختصر حدیث امام ششم علیه السلام

اکنون شرح مختصری برای حدیث شریف ذکر می‌کنیم:  
امام ششم علیه السلام در این حدیث شریف مباحثی را در مورد  
نبوت طرح فرموده‌اند که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

دلیل ضرورت بعثت انبیا در جمله:

«وكان ذلك الصانع حكيمًا متعالياً» تا جمله «يَدُلُّونَهُمْ»  
ذکر شده است، زیرا هر حرکت و سکون و فعل و ترکی که از  
آدمی سر می‌زند، برای دنیا و آخرت او یا نافع است و یا  
مضر، و یا نه نافع است و نه مضر، و در هر حال انسان محتاج  
است که نفع و ضرر و مصلحت و مفسده دنیا و آخرت خود  
را بداند، و این معرفت میسر نیست مگر از ناحیه ذات  
محیط به نقش تمام حرکات، سکانات، افعال و تروک آدمی  
در حیات دنیوی و اخروی او، که آفریننده انسان و دنیا و  
آخرت است. حکمت خالق هدایت را ایجاب می‌کند و  
چون دلالت و هدایت او بدون واسطه - به جهت تعالی او -  
ممکن نیست، از این رو وجود سفرای الهی لازم است که  
«يَدُلُّونَهُمْ عَلَى مَصَالِحِهِمْ وَ مَنَافِعِهِمْ وَ مَا بِهِ بَقَاؤُهُمْ وَ فِي  
تَرْكِهِ فَنَاءُهُمْ».

و به عنایتی که به عموم مصالح و منافع انسان در تمام



عوامل وجود او شده است، امتیاز این برهان از برهان حکما در نبوت - که نظر به مدنی بودن انسان و عدل در معاملات و روابط اجتماعی دارد - روشن می شود.

و به استثنایی بودن وجود آنان از جهت اشتراک با خلق و امتیاز از خلق، و آنچه بدان اشتراک و اختصاص دارند در جمله: «غیر مشارکین للناس - علی مشارکتهم لهم فی الخلق و التریب - فی شیء من احوالهم» اشاره شده است. و در جمله: «صفوته من خلقه» به مصطفی بودن پیغمبر از سایر خلق توجه شده است، که به آن خلقت تصفیه شده بتواند به مقام وساطت بین خالق و خلق نائل، و رابط بین عالی و دانی باشد.

و به لطف کلمه تعبیر از خدا در جمله: «یعبرون عنه» منزلت پیغمبر را روشن می کند، که او همچون زبان - که بیانگر ما فی الضمیر است - مقاصد خداوند متعال را به خلق منتقل می نماید، و این منزلت لازم قداست و مستلزم عصمت پیغمبر است.

و در جمله: «یکون معه علم یدل علی صدق مقاله و جواز عدالته» دلیل لزوم معجزه را برای اثبات نبوت بیان فرموده است، و چون منشأ نبوت، حکمت حکیم

علی الاطلاق و ثمره آن هم حکمت است ﴿ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ ﴾<sup>(۱)</sup>، ﴿ اُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ ﴾<sup>(۲)</sup>، به امتیاز حکمت نظری و عملی انبیا عنایت شده، که آن مبتنی بر فکر است، و این به مقتضای « يعبرون عنه » و « و من عند الحكيم العليم » سراج منیری است که بدون احتیاج به تعلیم و تربیت بشری با ارتباط به نور السموات و الارض روشن شده است: ﴿ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ ﴾<sup>(۳)</sup> و با آن که فرمود: « حکماء مؤدین بالحكمة »، به فاصله کوتاهی فرمود: « مؤیدین من عند الحكيم العليم بالحكمة »؛ در جمله اول تأدیب به حکمت، و در جمله دوم تأیید به حکمت است؛ و ارتباط حکمت انبیا و مکتب وحی از جهت حدوث و بقا به مقام عندیت حکیم علیم، امتیاز آن حکمت را از اندیشه بشری در حد امتیاز ما عند الله و ما عند الناس روشن می‌کند.

و جمله: « و كان ذلك الصانع حكيماً » و وصف انبیا به

---

۱. سوره زخرف، آیه ۶۳ (گفت هر آینه آدم شما را به حکمت)

۲. سوره نحل، آیه ۱۲۵ (دعوت کن به راه پروردگار خود به حکمت)

۳. سوره نور، آیه ۳۵ (نزدیک است روغنش بتابد و روشنی دهد و هر چند نرسد به او آتشی).

« حکماء مؤدیین بالحکمة، مبعوثین بها » مبین این است که  
عَلَّتْ فاعلی و عَلَتْ غایبی نبوت، حکمت است، و حَدَّ وسط  
بین مبدأ و منتها هم حکمت است: ﴿ یُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي  
السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ  
\* هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ  
وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ  
لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴾ (۱)

مباحث گرانهای دیگری نیز در اشارات و لطایف کلام امام  
است که به جهت رعایت اختصار از ذکر آنها صرف نظر می شود.

### نمونه ای از کلام آن حضرت در معاد

از امام ششم علیه السلام سؤال شد:

« چرا خدا دنیا را خانهٔ ثواب و زندان عقاب قرار نداده  
است؟ فرمود: اینجا دار و خانهٔ ابتلا و آزمایش است، و جای

---

۱. سورهٔ جمعه، آیهٔ ۱، ۲ (تسبیح می گوید برای خدا آنچه در آسمانها و  
آنچه در زمین است، خداوندی که ملک است و قدوس و عزیز و حکیم،  
اوست آن کسی که برانگیخت در مردمی امّی و بی سواد پیغمبری از  
خودشان که بر آنها آیات خدا را تلاوت کند، و آنها را پاکیزه کند، و به آنها  
کتاب و حکمت را بیاموزد، اگر چه قبل از آن در گمراهی آشکار بودند).

تجارتِ ثواب و اکتسابِ رحمت است، دنیا جایی است پر از آفات و در آن شهوات جمع شده است، و جای عمل محل جزا نیست. پرسید: چگونه بدنی که پوشیده و اعضای آن پراکنده شده، و عضوی را که درندگان خورده‌اند، و عضوی که خاک شد و یا گِل آن خانه شده، زنده می‌شود؟

فرمود: آن کس که او را نه از چیزی به وجود آورده و صورت او را بدون سابقهٔ مثال و مانندی کشیده، قدرت دارد همچنان که اول او را به وجود آورده دوباره او را برگرداند»<sup>(۱)</sup>.

یعنی علم و قدرت و حکمتی که نقش اول را بدون مانند کشیده، چگونه ممکن است از دوباره به وجود آوردنش با سابقهٔ مثال اول عاجز باشد، و آنچه درندگان خورده‌اند و جنبنندگان جویده‌اند همه در خاک محفوظ است، و از کسی که عدد و وزن هر چیزی را می‌داند، و از علمی که سنگینی ذره در ظلمات زمین از آن پوشیده نیست، ذرات پراکندهٔ آن بدن هم مخفی نیست.

آنچه از بیان امام استفاده می‌شود این است که معرفتِ مبدأ کلید قفل معرفتِ معاد است، و اثبات معاد به دلیل

---

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۸۰

عقلی، و نقل مبتنی بر عقل است.

در این مختصر به چهار دلیل عقلی اشاره می‌کنیم:

۱- عقل هر عاقلی درک می‌کند که عالم و جاهل، و متخلّق به اخلاق فاضله - مانند جود و کرم - و اخلاق رذیله - مانند بخل و حسد - و نیکوکار و بدکردار برابر نیستند، و پاداش هر یک را به تناسب عمل ندادن ظلم است.

و از طرفی - آن چنان که باید - خوبان سزای خوبی و بدان سزای بدی خود را در این زندگی نمی‌بینند، و اگر زندگانی دیگری توأم با حساب و ثواب و عقاب به تناسب عقاید و اخلاق و اعمال نباشد ظلم است، و عدل خداوندی ایجاب می‌کند که حشر و نشر و حساب و ثواب و عقابی باشد:

﴿ أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ ﴾ (۱)

۲- خداوند متعال حکیم است و کار عبث و بیهوده از او سر نمی‌زند، و انسان را آفریده و در او به جز قوایی که برای زندگی گیاهی و حیوانی ضروری است - مانند جذب و دفع و

---

۱. سوره ص، آیه ۲۸ (آیا کسانی را که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند مانند مفسدین در زمین قرار می‌دهیم؟ یا پرهیزکاران را مانند گنهکاران قرار می‌دهیم؟).

شهوة و غضب - قوه دیگری آفریده است که او را به کمالات علمی و فضایل اخلاقی و گفتار راست و رفتار شایسته می‌خواند، و در رسیدن به کمالات به هیچ حدی متوقف نیست، و به هر مرتبه از علم و قدرت نائل شود، تشنه مرتبه بالاتر است، و انبیا را برای تربیت این فطرت فرستاده، تا او را به مبدأ کمال نامتناهی هدایت کنند، و اگر زندگی محدود به عمر آدمی در این جهان بود، وجود چنین فطرتی لغو، و بعثت انبیا برای هدایت این فطرت عبث بود.

پس حکمت خداوند ایجاب می‌کند که زندگی انسان به حیات مادی و حیوانی ختم نشود، و حیات انسان برای وصول به کمال مقصود از خلقت ادامه پیدا کند: ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾<sup>(۱)</sup>

۳- فطرت هر انسانی حکم می‌کند که باید حق هر صاحب حقی به او داده شود، و داد هر مظلومی از ظالم گرفته شود؛ و همین فطرت، بشر را با هر مسلک و آیینی به تشکیل دستگاه‌های قضایی و محکمه‌های عدل و انصاف وامی‌دارد.

---

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵ (پس آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریدیم، و آن که شما به سوی ما باز گردانده نمی‌شوید؟).

از طرفی نیز روشن است که در این زندگی بسیاری از ستمگران بر اریکه عزت و اقتدار زندگی را می‌گذرانند و ستمکشان در زیر تازیانه و شکنجه ستمگران جان می‌دهند، حکمت، عدل، عزت و رحمت خداوند ایجاب می‌کند که داد آن مظلومان از آن ظالمان گرفته شود: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ﴾ (۱)

۴- حکمت خداوند متعال اقتضا می‌کند که وسیله رسیدن انسان را به غرض از خلقت و ثمره وجودش فراهم کند، و آن میسر نیست مگر با امر به آنچه موجب سعادت اوست، و نهی از آنچه موجب شقاوت اوست، و اجرای دستورات الهی با آن که مخالف هوی و هوس سرکش آدمی است میسر نیست مگر به خوف و رجاء، و این دو محقق نمی‌شود مگر به بشارت و انذار، و بشارت و انذار مستلزم ثواب و عقاب و وجود نعمت و نعمتی بعد از این زندگی است، و گرنه بشارت و انذار دروغ خواهد بود، و خداوند متعال منزّه از قبیح است.

---

۱. سوره ابراهیم، آیه ۴۲ (و البته خدا را غافل از آنچه که ستمگران می‌کنند، میندار جز این نیست که آنها را به تأخیر می‌اندازد برای روزی که در آن چشمها از گردش باز می‌مانند).

## نمونه‌ای از کلام آن حضرت در عدل

۱- امام ششم فرمود:

«... اما توحید آن است که بر پروردگار خود روا نداری آنچه را که بر خود روا می‌داری، و اما عدل آن است که آنچه تو را به آن ملامت کرده به خالق خود نسبت ندهی»<sup>(۱)</sup>.

مختصری از شرح کلام آن حضرت علیه السلام در توحید در بحث توحید گذشت، و شرح کلام حضرت علیه السلام در عدل این است که هر انسانی به فطرت خود حُسن عدل و قبیح ظلم را درک می‌کند، حتی اگر ظلم را به ظالم نسبت بدهند از این نسبت متنفر است، و اگر او را به عدل و داد یاد کنند مسرور و مبتهج است، همچنان که اگر مجرمی که تمام همّتش رسیدن به آرزوی باطل خویش است، در صورتی که قاضی به نفع او - به جهت طمع یا ترس - حکم کند، هر چند آن مجرم به هوی و هوس خود از قاضی راضی و خوشنود است، ولی به عقل و فطرتش به زشتی کار قاضی و پستی و دنائت نفس او قضاوت می‌کند؛ و اگر قاضی بدون طمع به مال او و ترس از



قدرت او به ضرر آن مجرم به میزان حق و عدل حکم کند، هرچند آن مجرم بر قاضی غضبناک است، و لکن عقل و فطرت او به قاضی به دیده احترام و به قضاوت او به نظر تحسین و تمجید می‌نگرد.

خداوندی که آدمی را بر این فطرت آفریده، و چراغ عقلی را که به نور آن حُسنِ عدل و قبحِ ظلم را می‌بیند در وجود او روشن کرده، و او را به عدل ستوده و بر ظلم ملامت کرده است، چگونه ممکن است، خود به آن چه که خلق را به آن ملامت کرده، متصف باشد.

به این دلیل خداوند عادل است و ظالم نیست.

۲- امام ششم به هشام بن حکم فرمود:

«الا اعطیک جملة فی العدل والتوحید؟ قال: بلی، جعلت فداک. قال: من العدل ان لا تتهمه و من التوحید ان لا تتوهمه»<sup>(۱)</sup>.

شرح کلام آن حضرت در عدل این است که منشأ ظلم، یا جهل به قبح ظلم است، و یا عجز و ناتوانی از رسیدن به هدف به وسیله حق و عدل است، و ظالم به جهت همین

عجز است که به ابزار ظلم متوسل می‌شود؛ بر خداوند متعال جهل و عجز محال است، زیرا که جهل و عجز نقص است، و ترکیب از کمال و نقص بر خداوند واحد و احد محال است.

بنابراین علم او به هر چیز، و قدرت او بر هر چیز، و حکمت او در هر چیز، ایجاب می‌کند که منزّه از ظلم، و عادل در آفرینش باشد: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ﴾<sup>(۱)</sup>، و همچنین در حساب بندگانش در روز جزا عادل باشد: ﴿قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾<sup>(۲)</sup>.

و چون تهمت آن است که عیبی را که در کسی نیست به او نسبت بدهند، و کسی که به خداوند علیم و قادر و حکیم نسبت ظلم می‌دهد، تهمتِ جهل یا عجز یا سفاهت به خدا می‌زند، از این جهت امام ششم علیه السلام فرمود: ایمان به عدل آن است که خدا را متهم نکنی.

---

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۸؛ (خداوند گواهی می‌دهد که نیست خدایی به جز او و فرشتگان و دانشمندان به یکتایی او گواهی می‌دهند که او قائم به قسط است).

۲. سوره یونس، آیه ۴۷ (حکم شود بین آنان به عدل، و ظلم نشوند).

### نمونه‌ای از کلام آن حضرت در امامت

کلینی از محمد بن اسماعیل، و او از فضل بن شاذان، و او از صفوان بن یحیی، و او از منصور بن حازم - و رجال حدیث از اعظام و اکابر محدثین و معتمد و موثقند - روایت می‌کند که منصور گفت:

«به ابی عبدالله عرض کردم: خداوند اجل و اکرم از آن است که به خلقش شناخته شود، بلکه خلق به خدا شناخته می‌شوند، فرمود: راست گفتی.

گفتم: کسی که معرفت پیدا کرد که پروردگاری دارد، سزاوار است که بداند پروردگار او رضا و سخطی دارد، و رضا و سخط او را نتوان شناخت مگر به وحی، یا رسول؛ کسی که وحی بر او نازل نمی‌شود راهی به رضا و سخط، و امر و نهی خدا ندارد مگر از طریق فرستادگان خدا، و فرستادگان خدا حجتند، و اطاعت آنها فرض و واجب است.

و من به این مردم گفتم: چون رسول خدا ﷺ از دنیا رفت حجت خدا بر خلق او کیست؟ گفتند: قرآن. گفتم: من در قرآن نظر کردم، و دیدم گروه‌های مختلف برای غلبه بر خصم و اثبات مدعای خود به قرآن استدلال می‌کنند،

دانستم که قرآن بدون کسی که قیّم و قائم به امر قرآن باشد - که آنچه از کتاب خدا بگوید حق باشد - حجت نیست، پس به آنها گفتم: قیّم و قائم به امر قرآن کیست؟ گفتند: ابن مسعود و عمر و حذیفه عالم به قرآنند. گفتم: اینها همه قرآن را می‌دانند؟ گفتند: نه، پس احدی را نیافتم که بگوید همه قرآن را می‌داند مگر علی علیه السلام؛ و اگر بین قوم چیزی باشد که هر یک از آنها بگویند نمی‌دانم، و این یکی - یعنی علی علیه السلام - بگوید می‌دانم، پس شهادت می‌دهم که او - یعنی علی علیه السلام - قیّم قرآن است و اطاعت او واجب بوده، و بعد از رسول صلی الله علیه و آله خدا حجت بر مردم است و آنچه در قرآن بگوید حق است. امام ششم فرمود: خدا تو را رحمت کند»<sup>(۱)</sup>.

این حدیث شریف - که شعاعی از آفتاب عالم‌تاب علم جعفر بن محمد علیه السلام است و بر فکر منصور بن حازم تابیده است، و او مردی است از فقهای اعلام که از آنان حلال و حرام و فتوی گرفته می‌شود، و نجاشی می‌گوید: «ثقة عین صدوق، و از جمله اصحاب و فقهای ما است» مشتمل بر دقایقی است، که بعضی از آنها بیان می‌شود. منصور گفت: «خداوند اجل و اکرم است که به خلق

---

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۶۸

شناخته شود»، این جمله کمال معرفت است، زیرا کائنات، آیات علم و قدرت و حکمت خداوند می‌باشند نه معرف خدا، و فقیر بالذات ممکن نیست معرف غنی بالذات باشد، و نقص محض نتواند معرف کمال محض باشد، و محدود چگونه می‌تواند معرف نامحدود باشد!

و این همان معرفتی است که در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام جلوه کرده است: «یا من دل علی ذاته بذاته»<sup>(۱)</sup> (ای کسی که به ذات خودت بر ذات خود دلالت کردی)، و سید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام در مناجاتش اظهار کرد: «بک عرفتک و انت دلتنی علیک»<sup>(۲)</sup> (به تو شناختم تو را، و تو دلالت کردی مرا بر خودت).

منصور گفت: «خدا را رضا و سخطی است» این جمله اشاره به آن است که انسانی که موجود عاقل مختار است، در افکار، اخلاق، اقوال و اعمال خود باید حق را از باطل و خوب را از بد تمییز دهد، و به کار ببندد، و آنچه را خدا از او خواسته است انجام دهد، و از آنچه نهی کرده بر حذر باشد؛ و انسان باید بداند که با دید عقل ناقص و فکر خطا کار، راه

---

۱. بحار الانوار، ج ۸۴، ص ۳۳۹

۲. بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۸۲

سعادت دنیا و آخرت جز به نور و حی طی شدنی نیست.  
منصور به این جمله که گفت: «بعد از رسول خدا حجت کیست؟» این سخن، که کتاب خدا ما را بس است،<sup>(۱)</sup> را باطل کرد، زیرا قرآن بدون مفسّر الهی مانند طب بدون طبیب است.  
با قطع نظر از ادلّه نقلیه، عقل بر تلازم بین وجود قرآن و امام معصوم شهادت می‌دهد و در این مختصر به سه وجه اکتفا می‌شود:

۱- اگر مخترعی کارخانه‌ای تأسیس کند که محصول آن کارخانه گرانبهاترین گوهر باشد، و غرض از آن اختراع ادامه تولید آن محصول باشد، آن‌گونه که در حضور، غیاب، حیات و موت مخترع نباید کار متوقف شود، و برای

---

۱. اشاره است که به جمله‌ای که عمر بن الخطاب در ردّ رسول خدا ﷺ گفت. این مطلب در کتب عامه و خاصه به نقلهای بسیار آمده است که:  
حضرت رسول ﷺ هنگام رحلت فرمود: بیایید، نوشته‌ای برای شما بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید، عمر گفت: درد بر پیغمبر شدت گرفته، نزد شما قرآن است، کتاب خدا ما را بس است.  
صحیح البخاری، باب قول المریض قوموا عتی، ج ۷، ص ۹؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶؛ مسند احمد حنبل، ج ۱، ص ۳۲۵ و مصادر بسیار دیگر از کتب صحیح و معتبر نزد عامه. رجوع شود به مقدمه فی أصول الدین حضرت آیت‌الله العظمی وحید الخراسانی مد ظله العالی.

حصول آن محصول، در ساخت ابزار آن کارخانه و کیفیت عمل آنها ظرافتها و دقتهایی اعمال شده است که اطلاع بر آنها جز به راهنمایی آن مخترع میسر نخواهد بود، آیا می شود باور کرد که آن مخترع کسی را که دانا به اسرار ابزار آن کارخانه و توانا بر به کار انداختن آن ابزار است معین نکند؟! و مهندسی آن کارخانه را به انتخاب مردمی وا بگذارد که از شناخت ابزار و ظرافتهای کاربرد آن بیگانه باشند؟!

آیا دقت و ظرافت معارف و سنن و قوانین الهی در جمیع شئون حیات انسان که ابزار کارخانه دین خداست و محصولش ارزشمندترین گوهر خزینة وجود است - یعنی کمال انسانیّت به معرفت الله و عبادت الله و تعدیل شهوت انسان به عفت، و غضب او به شجاعت، و فکر او به حکمت، و ایجاد مدینه فاضله بر اساس قسط و عدالت است - کمتر از دقت و ظرافت اعمال شده در اختراع آن مخترع است؟!

کتابی که خداوند متعال در تعریف آن فرموده است:  
 ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً﴾<sup>(۱)</sup> و ﴿كَتَبْنَا أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنْ

۱. سوره نحل، آیه ۸۹ (و نازل کردیم بر تو کتاب را بیان کننده ای برای

همه چیز و هدایت و رحمت)

الظُّلْمَاتِ إِلَى النُّورِ<sup>(۱)</sup> و ﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾<sup>(۲)</sup> مبین می‌خواهد که آنچه را که این کتاب تبیان آن است استخراج کند، و محیط بر ظلمات فکری و اخلاقی و عملی بشر و راهنمای او به عالم نور باشد، و در تمام آنچه مورد اختلاف نوع انسان است مبین حق و باطل باشد، که مرز آن اختلافات از عمیق‌ترین مسائل وجود در مبدأ و معاد است - که فکر نوابغ اندیشه را به حلّ خود مشغول کرده است - تا مثلاً اختلاف دوزن بر سر فرزند شیر خواری که هر یک ادعای مادری او را داشته باشند. آیا می‌توان پذیرفت که کاربرد این کتاب در هدایت عمومی و تربیت انسانی و حلّ مشکلات و رفع اختلافات با رحلت رسول اکرم ﷺ تمام شده باشد؟!

آیا خداوند تبارک و تعالی و پیغمبرش این قانون و تعلیم و تربیت را بدون مفسّر و معلّم و مربّی رها کرده، و تعیین مفسّر و معلّم و مربّی را به انتخاب مردم بی‌خبر از علوم،

---

۱. سوره ابراهیم، آیه ۱ (کتابی است که نازل کردیم آن را به تو تا بیرون آری مردم را از ظلمات به نور).

۲. سوره نحل، آیه ۶۴ (و نازل نکردیم بر تو کتاب را مگر برای این که بیان کنی برای آنها آنچه را که در او اختلاف کردند)



معارف، قوانین و احکام این کتاب وا گذاشته اند؟!

۲- امامت و رهبری انسان یعنی پیشوایی و رهبری عقل انسان، زیرا موضوع بحث، امامت کسی است که امام انسان است، و انسانیت انسان به عقل و فکر اوست «دعامة الإنسان العقل». (۱) در نظام خلقت انسان قوا و اعضای بدن به راهنمایی حواس محتاجند، و اعصاب حرکت به تبعیت از اعصاب حسّ نیازمندند، و راهنمای حواس در خطا و صواب عقل آدمی است، که آن هم با ادراک محدود و آسیب پذیری به خطا و هوی، نیازمند به رهبری عقل کاملی است که محیط بر درد و درمان، و عوامل نقص و کمال انسان، و مصون از خطا و هوی باشد، تا هدایت عقل انسان به امامت او محقق شود؛ راه معرفت چنین عقل کاملی تعریف خداست.

از این رو تصوّر حقیقت امامت، از تصدیق به انتصابی بودن امام از جانب خداوند متعال جدا نمی شود.

۳- از آن جا که مقام امامت مقام حفظ و تفسیر و اجرای قوانین خداست، به همان دلیل که عصمت مبلّغ قانون الهی لازم است، عصمت حافظ و مفسّر و مجری آن قانون هم لازم است؛ و همچنان که خطا و هوی در مبلّغ

---

۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۰ (ستون انسان عقل است)

غرض از بعثت راکه هدایت است باطل می‌کند، خطا و تأثر از هوی در مفسّر و مجری قانون؛ موجب اضلال است، و شناخت معصوم جز به ارشاد خداوند متعال میسر نیست. این حقیقت که با قرآن وجود قیمی لازم است که عالم به ظاهر، باطن، محکم و متشابه قرآن باشد، از حدیثی که مورد اتفاق عامه و خاصه است استفاده می‌شود، و کتابی که برای هدایت بشریت - با اختلاف مراتب افراد انسان - و راهنمایی آنان به سعادت دنیا و آخرت، و زنده کردن آنها به حیات علم و ایمان نازل شده است، بدون مفسّری معصوم از خطا و هوس و هوی، نه تنها با منطق عقل و حکمت نزول قرآن مخالف است، بلکه مخالف با حدیث مذکور نیز می‌باشد که در آن حدیث رسول خدا ﷺ فرمود: «انی تارک فیکم الثقلین أحدهما أكبر من الآخر کتاب الله و عترتی»<sup>(۱)</sup>، و فرمود: «این دو از یکدیگر جداشدنی نیستند و اگر از این دو پیروی کنید هرگز گمراه نمی‌شوید»<sup>(۲)</sup>.

---

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۸؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۳۴

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۰ و ص ۵۳۳؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۳۵

و این حقیقت که منصور بن حازم گفت، و امام ششم تصدیق کرد، به حکم عقل، کتاب و سنت ثابت است. و تاریخ مسلم عامه و خاصه شاهد است که غیر از امیر المؤمنین علی علیه السلام از اصحاب رسول خدا کسی عالم به تمام کتاب خدا نیست.

خدایی که کتابی نازل کرده و درباره آن فرموده است: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَيِّدًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾<sup>(۱)</sup> ﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾<sup>(۲)</sup> می فرماید: ﴿قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾<sup>(۳)</sup> و رسول خدا آن کس را که علم الکتاب نزد اوست به امت معرفی کرده، و فرموده است: علی باقرآن است و قرآن با علی است و از یکدیگر جدا نمی شوند تا بر من وارد شوند<sup>(۴)</sup>.

---

۱. سوره نحل، آیه ۸۹ (و فرو فرستادیم بر تو کتاب را که بیان برای همه چیز است).

۲. سوره انعام، آیه ۳۸ (در قرآن از هیچ چیز فروگذار نکردیم).

۳. سوره رعد، آیه ۴۳ (بگو ای پیغمبر کفایت می کند برای شهادت بین ما و بین شما خداوند و آن کس که نزد او علم کتاب (قرآن) است).

۴. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۴ و در التلخیص هم هست؛

الأمالی شیخ طوسی رحمته الله، ص ۴۶۰

## نمونه‌ای از کلمات آن حضرت علیه السلام

### در مکارم اخلاق

امام ششم علیه السلام در حدیث صحیح می‌فرماید:

«لنحبّ من شيعتنا من كان عاقلاً، فهماً، فقيهاً، حليماً، مدارياً، صبوراً، صدوقاً، وقيّاً. ثمّ قال: إنّ الله تبارك وتعالى خصّ الأنبياء بمكارم الأخلاق، فمن كانت فيه فليحمد الله على ذلك، ومن لم تكن فليتضرّع إلى الله وليسأله. قال قلت: جعلت فداك وما هي؟ قال: الورع، والتقنوع، والصبر، والشكر، والحلم، والحياء، والسخاء، والشجاعة، والغيرة، والبرّ، وصدق الحديث، وأداء الأمانة»<sup>(۱)</sup>.

(ما از شیعیانمان کسی را دوست داریم که عاقل، با فهم، فقیه، بردبار، مداراکننده با مردمان، راست‌گو و با وفا باشد. همانا خداوند تبارک و تعالی پیغمبران را به مکارم اخلاق اختصاص داد، کسی که مکارم اخلاق دارد، خداوند را بر آن حمد کند، و کسی که ندارد به درگاه خدا تضرع کند، و آن را مسئلت نماید. گفتم: فدایت شوم، مکارم اخلاق چیست؟

فرمود: ورع، قناعت، صبر، شکر، حلم، حیا، سخاوت، شجاعت، غیرت، نیکوکاری، راست‌گویی، و ادای امانت).  
در این حدیث اصول و فروع مکارم اخلاق بیان شده است.  
نتیجه بعثت پیغمبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که عصاره بعثت تمام انبیای خدا است، اخلاق کریمه است: «أَتَمَّا بَعَثت لَا تَمَّم مكارم الاخلاق»<sup>(۱)</sup>.

در این حدیث شریف عقل مقدم بر همه کمالات قرار داده شده است، زیرا قوام انسانیت انسان به عقل است.  
عقل است که آیات خدا را در کتاب خلقت و شریعت ادراک می‌کند: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾<sup>(۲)</sup>.  
دیدۀ عقل انسان است که با چراغ علم به اسرار عالم طبیعت - از ترکیب اتم از مثبت و منفی، جاذبه و دافعه میلیونها کرات معلق در کیهانشانها، کیفیت تجزیه و ترکیب جمادات و نباتات و حیوانات - تأمل می‌کند؛ و از پوست خلقت به مغز، و از عالم به ملکوت وجود، و از شهود آیات علم و قدرت و حکمت، به ایمان به غیب می‌رسد.

---

۱. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۰؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۸۶ (مبعوث شدم برای این که مکارم اخلاق را تمام کنم).

۲. سوره نحل، آیه ۱۲

نمونه‌ای از کلمات آن حضرت در مکارم اخلاق / ۱۰۵

و مقتضای عدل تقدیم افضل است که رسول خدا ﷺ فرمود:

«خدا در بین بندگانش افضل از عقل قسمت نکرده، و خواب عاقل از بیداری جاهل، و افطار عاقل از روزه جاهل افضل است؛ خداوند متعال رسول و نبی مبعوث نکرد مگر اینکه عقلش را به کمال برساند، و عقل او از عقل جمیع امتش برتر باشد، و آنچه پیغمبر در ضمیر خود پنهان می‌کند از کوشش جمیع کوشش کنندگان افضل است؛ و عاقل فرایض خدا را بعد از تعقل ادا می‌کند؛ و همهٔ بندگان در فضل عبادتشان، به آنچه عاقل به آن رسیده است نمی‌رسند؛ همانا عقلا صاحبان مغزند که خدا فرمود: ﴿ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴾<sup>(۱)</sup>.

و چون عقل مغز انسانیت است، چنانکه ارزش پوست به مغز، و کمال ارزش وابسته به کمال مغز است، امام علیؑ هم میزان محبت خود را به شیعیانش، اول به عقل، و کمال عقل را به فهم و فقه قرار داد.

امام ششم علیؑ در حدیثی فرمود:

«اول کارها و مبدأ امور و قوت و آبادی آنها نیست مگر به

---

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۲

عقل، عقلی که خدا آن را زینت خلقتش و نوری برای آنان قرار داده است، و بندگان به وسیله عقل خالق خود را می‌شناسند، و می‌فهمند که مخلوقند و مدبر آنها خدا است، و او باقی است و آنان فانی؛ و به عقولشان از خلقت آسمان و زمین، خورشید و ماه، شب و روز استدلال می‌کنند که برای آنها و کائنات خالق و مدبری است که همیشه بوده و همیشه خواهد بود.

و به وسیله عقل خوب را از بد، و حُسن را از قبح تمییز می‌دهند، و می‌فهمند که ظلمت در جهل، و نور در علم است...؛ عاقل به راهنمایی عقلی که زینت او، و به پادارنده او و وسیله هدایت اوست، می‌داند که خداوند حق است و پروردگار اوست، و می‌داند که خدا را محبوب و مکروه، و طاعت و معصیتی است، و عقل او نمی‌تواند به آنها برسد، و به آنها نمی‌رسد مگر به طلب علم و از عقلش سودی نمی‌برد مگر به علم؛ پس بر عاقل طلب علم و ادب واجب است زیرا قوامی برای او نیست، مگر به آن»<sup>(۱)</sup>.

به این سبب راه کمال عقل را فهم و فقه قرار داد، و به صفوان فرمود:

---

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۹

نمونه‌ای از کلمات آن حضرت در مکارم اخلاق / ۱۰۷

«بی‌نیازی و غنایی پر نعمت‌تر از عقل نیست، و فقری پست‌تر از حماقت نیست، در کارها هیچ پشتیبانی بهتر از مشورت و تبادل عقل‌ها و اندیشه‌ها نیست»<sup>(۱)</sup>.

پس از ترغیب به تکمیل عقل به فهم و فقه، اصول مکارم اخلاق را در دوازده فصل بیان فرمود.

## اصول دوازده گانه مکارم اخلاق

### اول: ورع

۱- در حدیث موثق، عمرو بن سعید به امام ششم علیه السلام عرض کرد: «سالها می‌گذرد و من به ملاقات شما نائل نمی‌شوم، به من چیزی بیاموز که آن را بگیرم و به کار ببندم، فرمود: سفارش می‌کنم تو را به تقوی و ورع و کوشش، و بدان جدّ و جهدی (کوششی) که در آن ورع و خویشتن داری از آنچه خدا حرام کرده است نباشد، نفعی ندارد»<sup>(۲)</sup>.

۲- در حدیث دیگری فرمود:

«خدا به موسی فرمود: متقربین به من تقرب پیدا نکردند

---

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۹

۲. الکافی، ج ۲، ص ۷۶



به مانند ورع از آنچه حرام کردم؛ همانا من جنات عدن خودم را به کسانی می‌دهم که از آنچه حرام کرده‌ام پرهیز کنند و احدی را با آنها شریک نمی‌کنم»<sup>(۱)</sup>.

۳- فرمود:

«بر شما باد به ورع و صدق حدیث و ادای امانت و عفت شکم و دامن، تا در رفیق اعلیٰ با ما باشید»<sup>(۲)</sup>.

۴- فرمود:

«از اولیای ما نیست آن کس که در قریه‌ای باشد که در آنجا ده هزار مرد باشد، و در آنها از خلق خدا کسی باشد که ورع و پرهیزش از حرام، بیشتر از او باشد»<sup>(۳)</sup>.

## دوم: قناعت

۱- آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:

«کسی که به آنچه قسمت اوست قناعت کند از هم و دروغ و خستگی راحت می‌شود، و به هر اندازه قناعت او کم

---

۱. الکافی، ج ۲، ص ۸۰

۲. الأمالی شیخ طوسی، ص ۲۲۲

۳. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۰۳

## نمونه‌ای از کلمات آن حضرت در مکارم اخلاق / ۱۰۹

شود طمع و رغبت او در دنیا زیاد می‌شود؛ و رغبت در دنیا اصل هر شری است»<sup>(۱)</sup>.

قناعت است که موجب غنای نفس و عزت و حریت است.

### ۲- امام ششم علیه السلام فرمود:

«عثمان دو غلام را با دویست دینار نزد ابی ذر فرستاد، که به ابی ذر بگویند: عثمان به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: این دویست دینار کمک هزینه تو باشد. ابوذر گفت: آیا به مسلمانان دیگر آنچه برای من فرستاده، داده است؟ گفتند: نه، گفت: من یک مسلمانم، آنچه برای من هست باید برای همه مسلمانان باشد.

گفتند: عثمان می‌گوید که این دینارها از مال شخص من است. ابوذر گفت: من از مال او بی‌نیازم، و من از غنی‌ترین مردمانم. غلامان گفتند: خدا عاقبتت بدهد چگونه غنی‌ترین کس هستی، با آنکه در خانه‌ات کمترین چیزی یافت نمی‌شود. گفت: زیر آن اکاف<sup>(۲)</sup> که می‌بینید نان جوی هست؛ با این دینارها چه کنم؟ من بی‌نیازم به ولایت علی بن ابی

---

۱. مصباح الشریعة، ص ۲۰۲

۲. اکاف = پارچه یا زینی که روی حیوان می‌اندازند.

طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ و عترت هادی و مهدی و راضی و مرضی او، آنان که به حق هدایت می‌کنند و به حق عدالت می‌کنند»<sup>(۱)</sup>.  
این قناعتی بود که به ابی‌ذر عزت نفسی داد تا صفحات تاریخ به قیام او برای اقامه قسط و عدل مزین باشد.

۳- در حدیثی است که آن دو غلام گفتند:

«ای اباذر هدیه خلیفه را بپذیر، که او به ما وعده داده، که اگر بپذیری ما را آزاد کند، ابوذر گفت: اگر بپذیرم شما هر دو آزاد می‌شوید، اما من بنده او خواهم شد، و حریت شما به عبودیت من تمام خواهد شد»<sup>(۲)</sup>.

### سوم: صبر

۱- امام ششم عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:

«منزلت صبر از ایمان به منزلت سر نسبت به بدن است پس اگر سر برود جسد رفته است، همچنین اگر صبر برود ایمان رفته است»<sup>(۳)</sup>.

---

۱. روضة الواعظین، ص ۲۸۴

۲. سفینه البحار در کلمه ذرر، در احوال ابوذر از کشکول بهایی، ج ۱، ص ۲۰۸

۳. الکافی، ج ۲، ص ۸۹

۲- امام ششم علیه السلام فرمود:

«رسول خدا فرمود: زمانی بر مردمان می‌آید که کسی به ملک و حکومت نائل نمی‌شود مگر به قتل و به جبر، و کسی به غنا و بی‌نیازی نمی‌رسد مگر به غصب و بخل، و به محبت خلق نمی‌رسد مگر به مایه گذاشتن از دین و پیروی هوی؛ کسی که آن زمان را درک کند و با قدرت بر غنا، بر فقر صبر کند؛ و با قدرت بر جلب محبت مردم، بر بغض آنان صبر کند؛ و با قدرت بر عزت، بر ذلت صبر کند، خدا به او ثواب پنجاه صدیقی را می‌دهد که مرا تصدیق کرده‌اند»<sup>(۱)</sup>.

۳- در حدیث صحیح از امام ششم علیه السلام آمده است:

«خداوند عزوجل فرمود: اگر کسی از بندگانم از دنیایی که به آنها داده‌ام چیزی به من قرض بدهد به اندازه هر یکی، از ده برابر تا هفتصد برابر، و یا آنچه بخواهم به او عطا می‌کنم؛ و کسی که با اختیار و رضا به من قرض ندهد و [بر آن شود که] از چیزی از دنیایی که به او داده‌ام به اجبار و اکراه بگیرم [در عوض آن] سه خصلت به او می‌دهم، که اگر یکی از آن سه را به ملائکه‌ام می‌دادم راضی می‌شدند». سپس امام

ششم عَلَيْهِمُ السَّلَامُ این آیه را تلاوت فرمود: ﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابْتَهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ \* أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾<sup>(۱)</sup>.

لطفی بالاتر از این تصور نمی‌شود که غنی علی‌الاطلاق، به بنده‌ای سر تا پا قصور و تقصیر و بدون استحقاق، نعمتی بدهد، آنگاه آن فقیر بالذات را که مالک نفع و ضرری نیست، و حدوث و بقای آنچه دارد به افاضه اوست طرف معامله خود قرار دهد، و مال و نعمتی را که خودش به او داده است به عنوان قرض از او بگیرد و در برابر این قرض گرفتن ثواب هم بدهد؛ حال آن که قرض آن است که کسی مالی را که ملک خودش است به دیگری تملیک کند، که طرف ضامن مثل یا قیمت آن باشد.

خداوند کریم رحیم ملک خود را از مملوک خود به قرض می‌گیرد و می‌فرماید: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا﴾<sup>(۲)</sup> و تا هفتصد برابر ضمانت می‌کند: ﴿مَثَلُ الَّذِي يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ﴾<sup>(۳)</sup>.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۹۲

۲. سوره بقره، آیه ۲۴۵ (کیست که به خداوند قرض الحسنه دهد...).

۳. سوره بقره، آیه ۲۶۱ (مثل آنان که مالشان را در راه خدا انفاق ←

و اگر حوادث روزگار آن داده خدا را از او گرفت و صبر کرد، خداوند در مقابل صبر او سه چیز به او می‌دهد: الف - آن ذات قدوسی که بر شخص اول عالم صلوات می‌فرستد بر آن مصیبت زده صابر و بردبار صلوات می‌فرستد: ﴿أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ﴾، ب - بر او رحمتی نازل می‌کند که آن رحمت از تمام اندوخته عالمیان بالاتر است: ﴿وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ﴾ (۱) ج - تاج هدایت بر سر او می‌گذارد: ﴿وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾ که منتهی الامال خاصان خداست: ﴿وَهُدُوا إِلَى صِرَاطٍ الْحَمِيدِ﴾ (۲).

## چهارم: شکر

۱ - امام ششم علیه السلام فرمود:

«کسی که سه چیز به او عطا شود از سه چیز محروم

---

→ می‌کنند به مانند دانه‌ای است که از یکدانه هفت خوشه برآید در هر

خوشه صد دانه باشد)

۱. سوره زخرف، آیه ۳۲ (و رحمت پروردگارت بهتر است از آنچه

جمع می‌کنند)

۲. سوره حج، آیه ۲۴ (و هدایت شدند به راه پسندیده)

نمی‌شود: کسی که به او دعا و خواستن از خدا داده‌شود به او اجابت داده شده، و کسی که به او شکر داده‌شود زیاده نعمت به او داده شده، و کسی که توکل به خدا به او داده‌شود کفایت به او داده شده، خداوند عزوجل در کتاب خود می‌گوید:

﴿ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ﴾ ﴿ لَسِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ ﴾ و می‌گوید: ﴿ اَدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ ﴾ (۱).

کسی که وکیل اختیار می‌کند، کار را به کسی واگذار می‌کند که امین باشد و بصیرت و توانایی داشته باشد.

توکل به خداوند متعال واگذاری امر است به علم و قدرت نامحدود و لطف و رحمت نامتناهی؛ کسی که خدا وکیل اوست علم و قدرت و عنایت خدا او را کفایت می‌کند. شکر نعمت سپاسگزاری از منعم، و صرف آن نعمت در مصرفی است که منعم معین کرده است، و جزای آن جز از دیاد نعمت نیست.

دعا قطع امید از خلق و استمداد از خالق است، و چون از دل پاک و زبان پاک به درگاه خدا عرضه شود توأم با اجابت است: ﴿ اِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ ﴾ (۲).

۱. الخصال، ص ۱۰۱

۲. سورة فاطر، آیه ۱۰

۲- آن حضرت فرمود:

« خداوند عزوجل به موسی وحی کرد: یا موسی مرا شکر کن به شکری که سزاوار شکر من باشد، گفت: پروردگارا چگونه به حق شکر تو، شکر کنم، که هر شکری نعمتی است که به من داده‌ای. خدا به موسی فرمود: الآن مرا شکر کردی، زیرا دانستی که شکر نعمت هم، نعمتی است که من به تو داده‌ام»<sup>(۱)</sup>.

شکر او نعمتی است که به نعمت او، از عقل، ادراک، حیات، حول و قوه‌ای که او داده است، و به زبانی که او داده محقق شده است، و موجب ازدیاد نعمت او شده است؛ و نعمتی که مبدأ و منتهایش نعمت است تا بی نهایت شکر می‌طلبد. ادراک این نکته که عجز از شکر، حق شکر است همچنان است که حق معرفت خدا ادراک عجز از معرفت است.

### پنجم: حلم

اعتدال قوه غضبیه، و قدرت بر جلوگیری از هیجان خشم و غضب، حلم است.



۱- امام ششم علیه السلام فرمود:

«کسی که سه خصلت داشته باشد خصلتهای ایمان را به حد کمال رسانده است: کسی که صبر کند و خشم خود را فرو نشاند، و کسی را که تقصیری در حق او کرده عفو کند و از او بگذرد، بدون حساب وارد بهشت شود و به عدد اهل قبیله ربیعه و مضر روز قیامت شفاعت کند»<sup>(۱)</sup>.

۲- منصور دوانیقی به امام ششم علیه السلام عرض کرد: «مرا حدیثی بگو که به آن پند گیرم، و مرا از آنچه موجب عقاب است باز دارد امام فرمود:

بر تو باد به حلم، که حلم رکن علم است؛ هنگامی که اسباب قدرت برای تو جمع شد مالک نفس خود باش، زیرا اگر آنچه را قدرت داری انجام دهی مانند کسی هستی که غیظ و خشم خود را شفا داده، و یا کینه و حقدی را مداوا کرده، و یا دوست دارد که او را به صولت و قدرت یاد کنند؛ و بدان اگر مستحق عقوبتی را عقاب کنی نهایت چیزی که تو را به آن وصف کنند عدل است، و حالتی که موجب شکر باشد افضل از حالتی است که موجب صبر باشد»<sup>(۲)</sup>.

---

۱. الخصال، ص ۱۰۴

۲. الأمالی شیخ صدوق، ص ۷۱۱

به او فهماند که: مجازاتی که به حق باشد عاقبت آن عدل است ولی حلم و عفو و بخشش در نهایت فضل است و افضل از عدل است.

### ششم: حیا

و آن پرهیز از هر کار قبیح و زشت، و شرم داشتن از آلودگی به آنها است.

۱- امام ششم علیه السلام فرمود:

«رسول خدا فرمود: چهار صفت است که در هر کس باشد اگر سر تا قدمش گناه باشد خدا آن سیئات را به حسنات مبدل می‌کند: راست گفتن، حیا، حسن خلق و شکر»<sup>(۱)</sup>.

### هفتم: سخا

۱- امام ششم علیه السلام از پدرش علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند که:

«آن حضرت فرمود: کسی که سخاوت دارد به خدا و مردم و بهشت نزدیک است، و بخیل از خدا و مردم دور، و به

---

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۰۷

آتش جهنم نزدیک است»<sup>(۱)</sup>.

۲- امام ششم علیه السلام فرمود:

« سخاوت درختی است در بهشت که شاخه‌های آن در دنیا است، هر کس به شاخه‌ای از شاخه‌های آن چنگ بزند آن شاخه او را به بهشت می‌رساند؛ و بخل درختی است در جهنم که شاخه‌های آن در دنیا است، و هر کس به شاخه‌ای از آن چنگ بزند او را به جهنم می‌کشاند»<sup>(۲)</sup>.

۳- فرمود:

« خداوند تبارک و تعالی برای شما اسلام را پسندید، و مصاحبت با دین اسلام را به سخاوت و حسن خلق، نیکو کنید»<sup>(۳)</sup>.

۴- آن حضرت فرمود:

« جمعی از یمن نزد رسول خدا آمدند، و در میان ایشان مردی بود که از همه بیشتر با رسول خدا محاجة (چون و چرا) می‌کرد، و به درشتی سخن می‌گفت، به حدی که آثار

---

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۰۸

۲. قرب الاسناد، ص ۱۱۷

۳. الأمالی شیخ صدوق، ص ۳۴۴

غضب در چهره آن حضرت ظاهر شد. جبرئیل فرود آمد، و گفت: یا رسول الله! پروردگارت به تو سلام می‌رساند، و می‌گوید: این مرد سخاوتمند است، و اطعام طعام می‌کند، غضب از آن حضرت رفت، و فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و خبر داد که تو دارای سخاوتی آن مرد گفت: مگر پروردگار تو سخاوت را دوست دارد؟ فرمود: بلی، گفت: اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله، قسم به آن کس که تو را مبعوث کرده، احدی را از مال خودم محروم نکردم»<sup>(۱)</sup>.

سخاوت او، بدترین سیئه را که بی‌ادبی به رسول خداوند صلی الله علیه و آله است به بهترین حسنات که رضایت خدا و رسول اوست، مبدل کرد، و او را از کفر و شرک درآورد، و بر تخت هدایت اسلام و ایمان نشاند.

و با آنکه سامری قوم موسی را گمراه کرد، و آنها را به گوساله پرستی آلوده نمود، و با خدا و فرستاده خدا در افتاد، چون موسی بن عمران کمر به کشتن او بست، خداوند متعال به او وحی کرد: «سامری را نکش زیرا دارای صفت سخاوت است»<sup>(۲)</sup>.

---

۱. الکافی، ج ۴، ص ۳۹

۲. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۶۳

## هشتم شجاعت

و آن اعتدال غضب انسان است از افراط تهوّر و بی باکی، که انسان را به هلاکت می‌رساند، و از تفریط ترس، که او را به ذلّت و خواری می‌نشانند، و شجاعت از صفات مؤمن است.

۱- امام ششم از پدرش علیه السلام نقل می‌فرماید:

«مردی که در او حرص و حسد و جبن و ترس است ایمان ندارد»<sup>(۱)</sup>.

شجاعت علی علیه السلام بود که او را به مردانگی و فتوتی رساند که جبریل امین گفت: «لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار»<sup>(۲)</sup> و کمال شجاعت غلبه عقل بر هوای نفس است که امیر المؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌فرماید: «شجاع‌ترین مردم کسی است که بر هوای نفس خود غلبه کند»<sup>(۳)</sup>.

## نهم: غیرت

و آن کمال سعی است در حفظ آنچه که حفظ آن به حکم

۱. الخصال، ص ۸۳

۲. تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۹، ص ۲۰۱؛ الکافی، ج ۸، ص ۱۱۰

۳. الأمالی شیخ صدوق، ص ۷۳

عقل و شرع لازم است.

۱- امام ششم علیه السلام فرمود: «خداوند تبارک و تعالی غیور است و هر با غیرتی را دوست دارد، و خدا به خاطر غیرتی که داشت فواحش را - چه ظاهر و چه باطن - حرام کرد»<sup>(۱)</sup>.

۲- آن حضرت فرمود:

«مرد در منزل و عیال خود به سه خصلت احتیاج دارد، و اگر در طبیعت او نیست به آنها وانمود کند: معاشرت نیکو، وسعت به اندازه بر اهل و عیال، و غیرتی که آنها را در حصن و حصار نگه دارد»<sup>(۲)</sup>.

## دهم: برّ و احسان به خلق

۱- امام ششم علیه السلام فرمود:

«اهل معروف و خوبی در دنیا، اهل معروف در آخرت هستند، و به آنها گفته می‌شود: همانا گناهان شما را آمرزیدم، حسنات خود را به هر کس می‌خواهید ببخشید؛ و معروف بر هر کسی به قلب و زبان و دستش واجب است،

---

۱. الکافی، ج ۵، ص ۵۳۵

۲. تحف العقول، ص ۳۲۲

کسی که قدرت ندارد که به دستش کار خیر و عمل معروف انجام دهد به قلب و زبانش نیت خیر و قول معروف را به انجام برساند، و کسی که نتواند به دستش عمل خیر و معروف، و به زبانش قول معروف را انجام دهد به قلبش از نیت خیر محروم نماند»<sup>(۱)</sup>.

آنچه آن حضرت بر پیروانش واجب شمرده این است که دل آنان سرچشمه نیت خیر، و زبان آنان مجرای گفتار خیر و رفتار آنان معروف و برّ و احسان باشد.

۲- امام ششم علیه السلام فرمود:

«مردی از اهل ذمه (یهودی یا مسیحی) با امیرالمؤمنین علیه السلام رفیق راه شد. آن مرد به آن حضرت گفت: ای بنده خدا مقصد تو کجا است؟ فرمود: به کوفه می‌روم؛ چون راه آن حضرت از او جدا شد، حضرت همراه او رفت؛ آن مرد گفت: راه کوفه آن راه است، فرمود: می‌دانم، پرسید: چرا از مقصد خود عدول کردی و همراه من آمدی؟ فرمود: اتمام حسن مصاحبت و رفاقت در راه این است که انسان، رفیق سفر خود را هنگام جدا شدن همراهی، و این

---

۱. الاختصاص شیخ مفید، ص ۲۴۰

## نمونه‌ای از کلمات آن حضرت در مکارم اخلاق / ۱۲۳

دستور پیغمبر ما است؛ آن مرد کافر گفت: این گفته پیغمبر شما است؟! فرمود: بلی، گفت تو را شاهد می‌گیرم که من بر دین توام، چون آن حضرت را شناخت مسلمان شد»<sup>(۱)</sup>.

این دین است که تبلور آن در کردار آن امام معصوم علیه السلام موجب انقلاب ظلمت به نور، و کفر به اسلام می‌شود. کسی که زبان گویای او به علم و عرفان حقایق مبدأ و معاد، و سیاست نفس و منزل و مُدُن، در آسمان حکمت نظری و عملی شق القمر می‌کند؛ و دست توانای او در غزوه خندق و خیبر موجب حیرت اهل زمین و ملائکه آسمان می‌شود، و امپراطوری روم و شاهنشاهی ایران در قبضه قدرت اوست، و با همه آن علم و قدرت و آن سلطنت بدون خدم و حشم، و در نهایت عبودیت برای خدا و تواضع برای خلق خدا همسفر کافری می‌شود که در تمام راه او را نمی‌شناسد. رفتار او با کسی که از دین و آیین اسلام بیگانه است این چنین است، و این رفتار و کردار نمونه‌ای از عطف و رأفت اسلامی در حق بیگانه از اسلام است.

اگر این آئین با تجلی در گفتار و رفتار ائمه معصومین علیهم السلام

---

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۷۰



مورد مطالعه و دقت نظر واقع شود هر بیگانه‌مانند آن ذمی را با اسلام و پیشوایان بر حقش آشنا می‌کند.

### یازدهم: صدق حدیث

۱- امام ششم علیه السلام فرمود:

«به نماز و روزه مردم مغرور نشوید چه بسا روزه و نماز عادت می‌شود، و ترک عادت موجب وحشت می‌گردد، ولیکن آنها را به راست گویی و ادای امانت آزمایش کنید»<sup>(۱)</sup>.

۲- در روایت صحیح فرمود:

«مردم را به غیر زبانتان دعوت کنید، تا از شما کوشش و پرهیز از حرام و راستگویی ببینند»<sup>(۲)</sup>.

ارزش صدق از کلام خداوند متعال روشن می‌شود که

می‌فرماید: ﴿هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ﴾<sup>(۳)</sup>.

و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا

---

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۰۴

۲. الکافی، ج ۲، ص ۷۸

۳. سوره مائده، آیه ۱۱۹ (این روزی است که راستگویان از راستگویی‌شان نفع می‌برند).

مَعَ الصَّادِقِينَ ﴿۱﴾ بعد از دعوت به تقوی امر می‌کند که با صادقین باشید، و می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكُنْبِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ (۲) و دروغ را کار مردمی می‌شمرد که ایمان ندارند.

## دوازدهم: ادای امانت

۱- عبدالله بن سنان گفت:

«بر ابی عبدالله وارد شدم، آن حضرت نماز عصر را خوانده و در مسجد رو به قبله نشسته بود، گفتم: یا بن رسول الله! بعضی از سلاطین اموالی به امانت نزد ما می‌گذارند که خمس آنها را نداده‌اند، آیا آن اموال را به آنها برگردانیم؟ فرمود: به پروردگار این قبله، اگر ابن ملجم قاتل پدرم امانتی به من بسپرد به او برمی‌گردانم» (۳).

۲- زید شحام گفت:

«ابو عبدالله به من فرمود: به آن کس که مرا اطاعت

---

۱. سوره توبه آیه ۱۱۹ (ای کسانی که ایمان آوردید تقوای خداوند را پیشه سازید و با راستگویان باشید).

۲. سوره نحل آیه ۱۰۵ (دروغ را آن کس به خداوند می‌بندد که ایمان به آیات خدا نیاورد).

۳. مشکاة الانوار، ص ۱۷۴

می‌کند، و به گفته من عمل می‌کند، سلام مرا برسان، و شما را سفارش می‌کنم به تقوای خداوند عزوجل، ردّ دین، کوشش برای خدا، صدق حدیث، راست گویی، ادای امانت، سجده طولانی و حسن جوار با همسایگان»<sup>(۱)</sup>.

۳- یحیی بن علاء و اسحاق بن عمار گفتند:

«هیچ گاه از آن حضرت جدا نشدیم مگر این که هنگام وداع ما را به دو خصلت سفارش کرد: صدق حدیث و ادای امانت به برّ و فاجر (نیک و بد)، پس همانا این دو کلید رزق هستند»<sup>(۲)</sup>.

ادای امانت در کلمات آن حضرت نسبت به خالق و خلق، مراتبی دارد که سرمشق انسانیت است، و نمونه‌ای از آن این حدیث است:

۴- فرمود:

«کسی که میت مؤمنی را غسل بدهد و در مورد او امانت را ادا کند خدا او را بیامرزد؛ از آن حضرت سؤال شد ادای امانت نسبت به آن میت چگونه است؟ فرمود: کسی را از

---

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۳۶

۲. الأملی شیخ طوسی، ص ۶۷۶

آنچه در او می‌بیند خبردار نکند»<sup>(۱)</sup>.

اگر غَسَّال باید سائر عیوب میت و مرده‌ای باشد که نزد او امانت است، پس وظیفهٔ پیروان آن حضرت نسبت به حیثیت و آبروی اَحیاء و زندگان، و نفوس و اموال مردمان، روشن است که چه خواهد بود!

هر چند این حدیث صحیح - لَنَحَبِّ مِنَ شِيعَتِنَا... - که مختصری از شرح آن گذشت، جامع‌ترین برنامه برای سعادت فرد و جامعه است، و عمل به آن ضامن رسیدن انسان به کمال مطلوب است این جزوه را با ذکر چند روایت دیگر از آن حضرت ختم می‌کنیم.

## نمونه‌ای دیگر از احادیث آن حضرت در مکارم اخلاق

۱- امام ششم فرمود:

«سزاوار است برای مؤمن که در او هشت خصلت باشد: در حوادثی که مردم در آن حوادث متزلزل می‌شوند با وقار، هنگام بلا بردبار باشد، به آنچه خدا به او روزی داده قناعت

---

۱. ثواب الاعمال، ص ۱۹۵-۱۹۶

کند، به دشمنان ظلم نکنند، و بر دوستان چیزی را که بر آنها سنگین است تحمیل نکنند، بدن او از او در تعب و مردم از او در راحت باشند».

۲- امام ششم علیه السلام فرمود:

« پدرم از پدرانش (علیه السلام) از علی (علیه السلام) از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) مرا حدیث کرد، که پیغمبر فرمود: کسی که به داد بیچاره‌ای از مؤمنین برسد، خدا در روزی که سایه‌ای به غیر از سایه او نیست به داد او برسد؛ و کسی که حاجت برادر مؤمن خود را برآورد، خدا حوائج بسیاری برای او برآورده کند، که یکی از آنها بهشت است؛ و کسی که برادر مؤمن خود را بپوشاند خدا او را از سندس و استبرق در بهشت بپوشاند، و تا رشته از آن جامه بر بدن آن مؤمن باشد آن کس که او را پوشانیده در رضوان خدا خواهد بود؛ و کسی که برادر مؤمن خود را اطعام کند خدا او را از طیبات بهشت اطعام کند، و کسی که او را سیراب کند خدا او را از رحیق مختوم سیراب نماید؛ و کسی که به مؤمنین خدمت کند خدا از ولدان مخلدین به خدمت او بگمارد، و با اولیاء طاهرینش مسکن دهد؛ و کسی که برادر مؤمن پیاده خود را سوار کند خدا او را بر ناقه بهشتی سوار کند؛ کسی که وسیله ازدواج مؤمنی را با زنی فراهم کند

که مونس و کمک و موجب راحت او باشد خدا او را همسر حورالعین و انیس صدیقین از اهل بیت پیغمبر نماید؛ کسی که برادر مؤمن خود را بر سلطان جائری اعانت کند خدا او را هنگام لغزش قدم‌ها بر صراط کمک کند؛ و کسی که بدون حاجتی به دیدار برادر مؤمن خود به خانه او برود او را در زمره زوّار خدا بنویسند»<sup>(۱)</sup>.

۳- از بعضی از اصحاب آن حضرت روایت شده است که گفت:

بر آن حضرت وارد شدم در حالی که فرزندش موسی بن جعفر در مقابلش بود؛ من قسمتی از وصیت آن حضرت را به فرزندش حفظ کردم، و ما بعضی از آن را ذکر می‌کنیم، فرمود: ای پسرم کسی که به آنچه برای او قسمت شده قانع باشد بی‌نیاز می‌شود؛ کسی که چشم به آنچه دیگران دارند داشته باشد، فقیر می‌میرد؛ کسی که به آنچه خدا برای او قسمت کرده راضی نباشد خدا را در قضا و حکمش متهم کرده است؛ کسی که لغزش غیر خود را کوچک بشمرد لغزش خود را بزرگ می‌شمرد؛ کسی که لغزش خود را کوچک بداند لغزش دیگران را بزرگ می‌بیند، کسی که پرده خانه دیگری

را بردارد و به عورت او دست درازی کند پرده خانه خود را برداشته و به پرده‌نشینان خود خیانت کرده است.

کسی که شمشیر ستم بکشد خود به همان شمشیر کشته شود، و کسی که برای برادر خود چاه بکند خود در آن چاه می‌افتد، و کسی که در جمع سُفَهَا داخل شود حقیر و کوچک می‌شود، و کسی که با علما آمد و شد و آمیزش داشته باشد وقار و بزرگی پیدا می‌کند.

ای پسر، حق را بگو چه به نفع تو باشد و چه به ضررت؛ ای پسر، تلاوت کننده کتاب خدا و نشر دهنده اسلام، و امر کننده به معروف و نهی کننده از منکر باش؛ و با کسی که از تو قطع خیر کرد وصل کن؛ به کسی که از تو سؤال کرد عطا کن، و از تعرض به عیوب مردم بر حذر باش»<sup>(۱)</sup>.

یک جمله از این وصیت برای سعادت فرد و جامعه کفایت می‌کند که در سود و زیان خود از حق تخطی نکن، زیرا مدار نظام خلقت حق است: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾<sup>(۲)</sup> و بعثت تمام انبیا و

---

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۰۴

۲. سوره حجر، آیه ۸۵

نزول وحی خداوند به منظور تعلیم حق و اجرای حق است :

﴿ وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَّلَ ﴾.

و هر انسانی به کمال مقصود از خلقت نمی‌رسد مگر به تزکیه از باطل، و آراستن افکار و اخلاق و اقوال و اعمال به حق؛ و آنچه که تعلق به آدمی دارد یا چیزی است که به سود و نفع اوست و یا چیزی است که به ضرر و زیان اوست و چون در هر داد و ستدی و در هر نفع و ضرری بر مدار حق باشد، خالق و خلق از او راضی می‌شوند.

و از آنجا که جامعه مرکب از افراد است، اگر افراد حق مدار جامعه‌ای بر محور حق تشکیل دهند و طبق جمله «قل الحق لک و علیک» عمل کنند، سعادت مادی و معنوی بشر تضمین و ثمره ارسال رسل و انزال کتب محقق می‌شود :

﴿ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكُتُبَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ﴾<sup>(۱)</sup>.

۴- فرمود:

«هرگاه برادر دینی تو بدگویی تو را کرد غمگین نشو، زیرا اگر چنان باشد که او گفته باشد و تو بد کرده باشی به آن

---

۱. سوره حدید، آیه ۲۵



بدگویی به عقوبتی که باید بر اثر آن عمل می‌رسیدی، رسیده‌ای، و اگر آن بدی در تو نباشد، بدون زحمتِ عمل، به حسنه نائل شده‌ای»<sup>(۱)</sup>.

۵- فرمود:

«بهترین بندگان خدا کسی است که پنج خصلت در او جمع شده باشد، هرگاه خوبی از او سرزند مستبشر و خوشحال شود، و هرگاه کار بدی از او سرزند استغفار کند، هرگاه عطایی به او داده شود سپاسگزار، و هرگاه بلایی به او رسد بردبار باشد، و هرگاه ظلمی به او بشود آن را که تعدی و ظلم کرده ببخشد و از او بگذرد»<sup>(۲)</sup>.

۶- فرمود:

«کسی که بخواهد خدا او را در رحمت و در بهشت خود داخل کند، خُلق خود را نیکو کند، از خود انصاف بدهد، و بر یتیم ترحم نماید، و ضعیف را اعانت، و برای خدایی که او را آفریده تواضع کند»<sup>(۳)</sup>.

---

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۰۵

۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۰۶

۳. الأملی شیخ صدوق، ص ۴۷۳

در این حدیث شریفه وظيفه انسان نسبت به خود و خدای خود و خَلق خدا، به گونه‌ای بیان شده است که جامع مراتب کمال انسانیت.

خُلُق هر انسانی صورت و قیافه روح و باطن اوست، و حشر انسانی به صورت صفات نفسانیه اوست، و حسن خُلُق به آراستن شهوت به عفت، و غضب به شجاعت، و فکر به علم و حکمت است.

انصاف رسیدن آدمی به مقامی است که بر هوای نفس خود چنان سیطره پیدا کند که از جاده حق و عدل هر چند به ضرر مال و منال و جاه و مقام او باشد خارج نشود، و حق را - هم در قول و هم در عمل - حتی اگر به ضرر خودش باشد بپذیرد. وظيفه انسان نسبت به خدایی که او را آفریده، و بعد از نیستی به او هستی بخشیده، و نطفه‌ای را شنوا و بینا کرده و تاج عقل و ادراک مادیات و مجردات را بر سر او نهاده، آن است که در مقابل فرمان او سر تعظیم و تواضع فرود آورد؛ و تواضع برای خدا تسلیم در مقابل اراده اوست.

و وظيفه انسان به خلق خدا آن است که قوتی که خدا به او بخشیده در جبران ضعف ضعیفان صرف کند، تا نقطه ضعفی در پیکر جامعه نماند؛ اگر ضعف جهل است به علم،

و اگر ضعف فقر است به مال ثروتمندان برطرف شود؛ تا به وسیله اعانت و کمک به ضعفا، از پیا افتاده‌ای در حوائج مادی و معنوی در جامعه نماند؛ و اگر یتیمی در جامعه هست که از رحمت مادی و معنوی پدر، جسم و جاننش محروم است به فراهم کردن حوائج جسمانی و روحانی او خلاء فقدان پدر پر شود، چنین انسانی جزایش رحمتی است که ﴿وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ﴾<sup>(۱)</sup> و بهشتی است که ﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي \* وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾<sup>(۲)</sup>.

۷- عنوان بصری که نود و چهار سال از عمرش گذشته بود، و سالها نزد مالک بن انس - امام مذهب مالکی - برای تحصیل علم رفت و آمد می‌کرد، چون امام ششم علیه السلام به مدینه آمد از آن حضرت درخواست کرد که اجازه فرماید تا برای کسب علم به خدمت آن حضرت برسد، حضرت فرمود: «من مردی هستم مطلوب (که در طلب من هستند) و با این حال در هر ساعتی از شب و روز به آورد و اذکاری مشغول هستم.

عنوان غمگین شد و به روضه رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت، و دو

---

۱. سوره زخرف، آیه ۳۲

۲. سوره فجر، آیه ۲۹ و ۳۰

## نمونه‌ای از کلمات آن حضرت در مکارم اخلاق / ۱۳۵

رکعت نماز خواند و دعا کرد که قلب آن حضرت به او معطوف شود و از علم او بهره‌ای ببرد که به راه مستقیم خدا هدایت شود، و غمگین به خانه برگشت، و دلش اسیر محبت آن جناب شد، و برای تحصیل علم به نزد مالک هم نرفت، و جز برای نماز واجب از خانه بیرون نمی‌آمد.

چون صبرش تمام شد روزی بعد از نماز عصر بر در خانه آن حضرت رفت خادم گفت: چه حاجت داری؟

گفت: حاجت من سلام بر شریف است.

جواب داد: او در مصلائی خود ایستاده است.

عنوان بر در خانه نشست، خادم بیرون آمد، گفت: داخل شو بر برکت خدا.

عنوان گفت: داخل شدم و سلام کردم، جواب سلام داد و فرمود: بنشین، خدا تو را بیامرزد. مدتی سر به زیر انداخت، بعد سر بلند کرد و از کُنیهٔ من پرسید و دعا کرد.

با خود گفتم: اگر در این زیارت و سلام به جز این دعا چیزی نصیبم نشود، همین دعا بسیار است.

بعد سر بلند کرد و فرمود: حاجت تو چیست؟

گفتم: از خدا خواسته‌ام که قلب تو را به من متوجه گرداند و از علم تو روزیم کند و امیدوارم دعا به اجابت رسیده باشد.

فرمود: یا ابا عبدالله علم به تعلّم نیست، این است و جز این نیست: علم نوری است که در قلب آن کس که خدا هدایت او را خواسته است واقع می‌شود، پس اگر مراد تو علم است در خود حقیقت بندگی طلب کن و علم را به استعمال علم، و عمل به آن بطلب، و از خدا فهم بخواه تا تو را بفهماند.

گفتم: حقیقت بندگی چیست؟

فرمود: سه چیز است:

- آن که بنده خدا، خود را مالک آنچه خدا به او داده نداند، چون بندگان خدا ملکی ندارند، مال را مال الله می‌بینند و هر جا که خدا امر کرده است آن مال را می‌گذارند.  
- آن که بنده برای خود تدبیری نیندیشد.  
- آن که تمام اشتغالش در آن چیزی باشد که خدا او را به آن امر و از آن نهی کرده است.

پس چون برای خود ملکی ندید، انفاق در آنچه خدا امر کرده که مالش را در آن انفاق کند آسان می‌شود، و چون تدبیر خود را به مدبّر خود واگذار کرد مصائب دنیا بر او آسان می‌شود، و چون به امر و نهی خدا مشغول شد فرصتی برای مراء و مباحات با مردمان پیدا نمی‌کند؛ پس چون خدا بنده خود را به این سه امر اکرام کرد، دنیا و شیطان و خلق بر او سهل و آسان می‌شود، دنیا را برای افزون طلبی و فخر

فروشی طلب نمی‌کند، و آنچه نزد مردمان است برای عزّت و برتری نمی‌طلبد، و ایام عمرش را بیهوده از دست نمی‌دهد.

پس این اولین درجه تقوی است که خداوند تبارک و تعالی فرمود: ﴿تِلْكَ النَّارُ الْأَخْرَةُ نَجَعَهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا﴾<sup>(۱)</sup>.

گفتم: یا ابا عبدالله مرا وصیت کن.

فرمود: تو را به نه چیز وصیت می‌کنم و آنها وصیت من است برای کسانی که مرادشان راه به سوی خداست، و از خدا می‌خواهم که تو را برای عمل به آن موفق کند: سه وصیت در ریاضت نفس و سه وصیت در حلم و سه وصیت در علم است.

اما آن چه در ریاضت است: بپرهیز از آن که چیزی را که اشتها نداری بخوری، که مورث بُلّه و حماقت است؛ و جز هنگام گرسنگی نخوری، و هرگاه خوردی حلال بخور و نام خدا را ببر، و حدیث پیغمبر ﷺ را به یاد آور که فرمود: آدمی ظرفی را بدتر از شکم خود پُر نکرده؛ پس اگر چاره نبود ثلث آن برای خوردن و ثلث آن برای نوشیدن

---

۱. سوره قصص، آیه ۸۳ (آن خانه آخرت است قرار می‌دهیم آن را برای کسانی که در زمین بلندی و فساد را اراده نمی‌کنند).

و ثلث آن برای نفس کشیدن باشد.

و اما آن وصیتها که در حلم است: کسی که به تو گفت: اگر یکی بگویی ده تا می شنوی، تو بگو: اگر ده تا بگویی یکی نخواهی شنید؛ و کسی که ناسزا به تو بگوید، پس به او بگو: اگر در آن چه می گویی راستگو باشی از خدا می خواهم مرا بیمارزد، و اگر دروغگو باشی از خدا می خواهم تو را بیمارزد؛ و کسی که به تو وعده فحش می دهد تو به او وعده نصیحت بده. و اما آن وصیتها که در علم است: پس آن چه نمی دانی از دانایان بپرس، و بپرهیز از آن که از آنان به طریق تعنت و تجربه سؤال کنی؛ و بپرهیز از آن که در آنچه نمی دانی به رأی و گمان خود عمل کنی، و تا آن جا که میسر است به احتیاط عمل کن؛ و از فتوا دادن بگریز آن چنان که از شیر می گریزی، و گردنت را پُل قرار نده که مردمان بر آن بگذرند. برخیز که تو را نصیحت کردم و ورد مرا بر من فاسد مکن، که من به خود مشغولم: ﴿وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اتَّبَعَ الْهُدٰی﴾<sup>(۱)</sup>. آنچه در این مختصر بیان شد پرتویی بود از آن آفتابِ عالمتابِ امامت، که قلم از تحریر، و بیان از تقریر مآثر و آثار آن حضرت عاجز است.

ختم کلام روایتی است از آن امام علیه السلام که فرمود:

«نزد من شمشیر رسول خداست، و نزد من رایة رسول خداست، و نزد من خاتم سلیمان بن داوود است، و نزد من طشتی است که موسی بن عمران به او قربانی می‌کرد، و نزد من اسمی است که رسول خدا چون بین مسلمین و مشرکین می‌گذاشت از مشرکین به مسلمین تیری اصابت نمی‌کرد،... الواح موسی نزد ماست، و عصای موسی نزد ماست، و ما وارث پیغمبران هستیم، و نزد ماست جفر احمر و جفر ابیض و مصحف فاطمه، و نزد ماست جامعه که تمام آن چه مردم به او محتاجند در آن است.

فی الاصل کنا نجوما یستضاء بنا

وللبرية نحن الیوم برهان

نحن البحور التی فیها لغائضکم

در ثمین و یاقوت و مرجان

مساکن القدس والفردوس نملکها

ونحن للقدس والفردوس خزان

من شد عنا فبرهوت مساکنه

ومن اتانا فجنت و ولدان»<sup>(۱)</sup>





## سرودهای

### به یاد کسی که مذهب حق یادگار اوست

ششمین حجت و امام امم

حامل عرش علم در عالم

در زمین هادی به حق ناطق

اسمه عند اهل السماء الصادق

صادق و شمع جمع صدیقین

جعفر و بحر علم و حق و یقین

یگانه تاز مدارج عرفان

ترجمان حقایق قرآن

گرگشاید لب آن علیم حکیم

گوش جان بسپرد مسیح و کلیم

عقل در درک علم او حیران

غرق دریای حکمتش لقمان

قلب او قطب عالم امکان

یا «علی العرش استوی الرحمن»

سرّ حق در ضمیر او مکنون  
عزم او متصل به «کن فیکون»  
دست گیتی گدای دامن او  
آسمان خوشه چین خرمن او  
از دم او دمید جان به جهان  
شد عیان سرّ «علم الانسان»  
مذهب او چراغ راه بشر  
مکتبش علم اول و آخر  
آنچه آورده جبرئیل امین  
شده احصا در آن امام مبین  
صیح صادق برفت و زین ماتم  
شد سیه پوش عالم و آدم

❖

## فهرست كتب ذكر شده

- الإحتجاج، أحمد بن علي الطبرسي، سنة الوفاة: ٥٦٠ هـ، المجلدات: ٢، الناشر: دارالنعمان، التجف الأشرف
- الإختصاص، شيخ المفيد، سنة الوفاة: ٤١٣ هـ، المجلدات: ١، الناشر: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية، قم
- الأمالي، الشيخ الصدوق، سنة الوفاة: ٣١٨ هـ، المجلدات: ١، الناشر: مؤسسة البعثة، قم، الطبعة: الاولى ١٤١٧ هـ.
- الأمالي، الشيخ الطوسي، سنة الوفاة: ٤٦٠ هـ، المجلدات: ١، الناشر: دار الثقافة، قم، الطبعة: الاولى ١٤١٤ هـ.
- الأمالي، الشيخ المفيد، سنة الوفاة: ٤١٣ هـ، المجلدات: ١، الناشر: جماعة المدرسين، قم
- التلخيص (في هامش المستدرک)، الحافظ الذهبي، سنة الوفاة: ٧٤٨ هـ، الناشر: دار الكتب العربي، بيروت
- التوحيد، الشيخ الصدوق، سنة الوفاة: ٣٨١ هـ، المجلدات: ١، الناشر: جامعة المدرسين، قم، الطبعة: ١٣٨٧ هـ.

- الخرائج والجرائح ، قطب الدين الراوندي ، سنة الوفاة: ٥٧٣ هـ. ،  
الطبعة: المجلدات: ٣ ، الناشر: مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام ، قم  
الخصال ، الشيخ الصدوق ، سنة الوفاة: ٣٨١ هـ. ، المجلدات: ١ ،  
الناشر: جامعة المدرسين ، قم  
الدعوات ، قطب الدين الراوندي ، سنة الوفاة: ٥٧٣ هـ. ، المجلدات: ١ ،  
الناشر: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام ، الطبعة: الاولى ١٤٠٧ هـ.  
الصواعق المحرقة ، احمد بن حجر الهيتمي ، سنة الوفاة: ٩٧٤ هـ. ،  
المجلدات: ١ ، الناشر: مكتبة القاهرة  
الكافي ، محمد بن يعقوب الكليني ، سنة الوفاة: ٣٢٩ هـ. ، المجلدات: ٨ ،  
الناشر: دار الكتب الاسلاميّة ، الطبعة: الخامس .  
المستدرک على الصحيحين ، ابو عبدالله الحاكم النيسابوري ، سنة  
الوفاة: ٤٠٥ هـ. ، المجلدات: ٤ ، الناشر: دار المعرفة ، بيروت ،  
الطبعة: ١٤٠٦ .  
المناقب ، الموفق بن أحمد المكي الخوارزمي ، سنة الوفاة: ٥٦٨ هـ. ،  
المجلدات: ١ ، الناشر: جامعة المدرسين ، قم ، الطبعة: الثانية ١٤١١ هـ .  
بحار الأنوار ، محمد باقر المجلسي ، سنة الوفاة: ١١١١ هـ. ، المجلدات:  
١١٠ ، الناشر: مؤسسة الوفاء ، بيروت ، الطبعة: ١٤٠٣ .  
بصائر الدرجات الكبرى ، محمد بن الحسن بن فروخ الصقار ، سنة  
الوفاة: ٢٩٠ هـ. ، المجلدات: ١ ، الناشر: مؤسسة الاعلمي ، طهران ،  
الطبعة: ١٣٦٢ ش - ١٤٠٤ ق .

## فهرست كتب ذكر شده / ۱۴۵

تأويل مختلف الحديث، عبدالله بن مسلم بن قتيبة، سنة الوفاة:  
٣٧٦هـ، المجلدات: ١، الناشر: دارالكتب العلمية، بيروت  
تاريخ مدينة دمشق، علي بن الحسن الشافعي (ابن عساكر)، سنة  
الوفاة: ٥٧١ هـ، المجلدات: ٧٠، الناشر: دارالفكر، بيروت،  
الطبعة: ١٤١٥ هـ.

تحف العقول عن آل الرسول، ابن شعبة الحرّاني، سنة الوفاة:  
القرن الرابع، المجلدات: ١، الناشر: جامعة المدرسين - قم، الطبعة:  
الثانية ١٤٠٤ هـ.

تفسير القمي، أبو الحسن علي بن إبراهيم القمي، سنة الوفاة: ٣٢٩ هـ،  
المجلدات: ٢، الناشر: دار الكتاب - قم، الطبعة: الثالثة ١٤٠٤ هـ.  
تهذيب الكمال، أبو الحجاج يوسف المزي، سنة الوفاة: ٧٤٢ هـ،  
المجلدات: ٣٥، الناشر: مؤسسة الرسالة، الطبعة: الاولى ١٤١٣ هـ.  
ثواب الأعمال، الشيخ الصدوق، سنة الوفاة: ٣٨١ هـ، المجلدات: ١،  
الناشر: منشورات الرضى، قم، الطبعة: الثانية ١٣٦٨ هـ ش.

حياة الحيوان الكبرى، كمال الدين محمد بن موسى الدميري، سنة  
الوفاة: ٨٠٨ هـ، المجلدات: ٢، الناشر: مكتبة و مطبعة مصطفى  
البابى بمصر

روضة الواعظين، محمد بن الفتال النيسابوري، سنة الوفاة: ٥٠٨ هـ،  
المجلدات: ١، الناشر: منشورات الرضى، قم  
صحيح البخاري، محمد بن اسماعيل البخاري، سنة الوفاة: ٢٥٦ هـ،

- المجلدات: ٨، الناشر: دار الفكر، بيروت، الطبعة: ١٤٠١ هـ.
- صحيح مسلم، مسلم بن الحجاج النيسابوري، سنة الوفاة: ٢٦١ هـ،  
المجلدات: ٨، الناشر: دار الفكر، بيروت
- علل الشرايع، الشيخ الصدوق، سنة الوفاة: ٣٨١ هـ، الطبعة: الثانية،  
المجلدات: ١، الناشر: دار احياء التراث العربي
- عوالي اللئالي العزيزية في الاحاديث الدينيّة، ابن ابي الجمهور  
الأحسائي، سنة الوفاة: ٨٨٠ هـ، المجلدات: ٤، الناشر: مطبعة  
سيد الشهداء عليه السلام، قم، الطبعة: الاولى - ١٤٠٣ هـ.
- قرب الإسناد، أبو العباس عبدالله الحميري البغدادي، سنة الوفاة:  
٣٠٠ هـ، المجلدات: ١، الناشر: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث،  
الطبعة: الاولى ١٤١٣ هـ.
- كشف الغمّة في معرفة الائمّة، علي بن عيسى الاربلي، سنة الوفاة:  
٦٩٣ هـ، المجلدات: ٢، الناشر: مكتبة بني هاشم، تبريز
- كمال الدين وتمام النعمة، الشيخ الصدوق، سنة الوفاة: ٣٨١ هـ،  
المجلدات: ١، الناشر: جامعة المدرسين، قم، الطبعة: ١٤٠٥ هـ.
- مجمع البيان في تفسير القرآن، أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي،  
سنة الوفاة: ٥٦٠ هـ، المجلدات: ١٠، الناشر: مؤسسة الاعلمي  
للمطبوعات، بيروت، الطبعة: الاولى ١٤١٥ هـ.
- مسند أحمد، أحمد بن حنبل، سنة الوفاة: ٢٤١ هـ، المجلدات: ٦،  
الناشر: دار صادر، بيروت

## فهرست كتب ذكر شده / ١٤٧

مشكاة الأنوار في غرر الأخبار، أبو الفضل علي الطبرسي، سنة الوفاة:

القرن السابع، المجلدات: ١، الناشر: المكتبة الحيدرية في النجف،

الطبعة: الثانية

مصباح الشريعة، منسوب إلى الامام جعفر الصادق عليه السلام، سنة الوفاة: ١٤٨ هـ،

المجلدات: ١، الناشر: مؤسسة الاعلمي، بيروت، الطبعة: الاولى

مطالب السؤل، محمد بن طلحة الشافعي، سنة الوفاة: ٦٥٢ هـ،

المجلدات: ١، الناشر: ايران - طهران

معجم رجال الحديث، السيد ابوالقاسم الخوئي، سنة الوفاة: ١٤١٣ هـ،

المجلدات: ٢٤

مقدمة في اصول الدين، الشيخ الحسين الوحيد الخراساني،

المجلدات: ١، الناشر: مدرسة الامام باقر العلوم عليه السلام

مناقب آل أبي طالب، ابن شهر آشوب، سنة الوفاة: ٥٨٨ هـ،

المجلدات: ٤، الناشر: مؤسسة انتشارات علامه، قم

مناقب آل أبي طالب، ابن شهر آشوب، سنة الوفاة: ٥٨٨ هـ،

المجلدات: ٣، الناشر: المطبعة الحيدرية، النجف الأشرف

نور الأبصار، مؤمن بن حسن مؤمن الشبلنجي، سنة الوفاة: كان

حيّاً ١٣٢٢، المجلدات: ١، الناشر: دارالفكر، بيروت